

# طلوع همه چیز

تاریخ نوین بشریت

دیوید گریبر و دیوید ونگرو

ترجمه س.ح.

## وداع با دوران کودکی بشریت

یا اینکه چرا این کتاب درباره ریشه های نابرابری نیست

این روحیه در همه جا از نظر سیاسی، اجتماعی و

فلسفی احساس می شود،

ما در جایی زندگی می کنیم که یونانی ها آن را *καιρός* می نامیدند

(Kairos) - زمان مناسب - برای "دگردیسی خدایان"، یا به عبارتی سمبل ها و اصول بنیادین.

سی جی یونگ، خود کشف نشده (۱۹۵۸)

بیشتر تاریخ بشر به طرز جبران ناپذیری برای ما از دست رفته است. به عنوان مثال در شمال اسپانیا در غار آلتامیرا، نقاشی ها و حکاکی هایی حداقل در یک دوره زمانی ۱۰۰۰۰ ساله بین ۲۵۰۰۰ تا ۱۵۰۰۰ سال قبل از میلاد مسیح خلق شده اند. احتمالاً بسیاری از رویدادهای برجسته طی این دوره اتفاق افتاده است. این امر برای بیشتر مردم از پیامدهای اندکی برخوردار است چراکه در هر حال اکثریت مردم به ندرت به تجسس جامع تاریخ بشر می اندیشند. دلیل زیادی برای آن ندارند. معمولاً هنگام تامل تا حدی این پرسش مطرح می شود که چرا جهان اینقدر آشفته به نظر می آید و چرا گونه ی بشری اغلب با دیگری به طرز بدی رفتار می کند - دلایل برای جنگ، طمع، استثمار، بی تفاوتی نظام مند به رنج دیگران [چه هستند]. ما همیشه اینگونه بودیم یا چیزهایی از یک جایی به بعد به طرز وحشتناکی اشتباه پیش رفت؟ اساساً یک بحث الهیاتی است. پرسش در اصل این است: آیا انسان ذاتاً خوب است یا بد؟ اما اگر بدان فکر کنید، پرسشی که در این چارچوب مطرح شده است، خیلی منطقی نیست. "خوب" و "بد" صرفاً مفاهیمی انسانی می باشند. هرگز به ذهن کسی خطور نمی کند که در مورد خوب یا بد بودن ماهی یا درخت بحث کند زیرا خوب و بد مفاهیم ساخته و پاخته ی انسانی برای مقایسه خودمان با دیگری هستند. از این رو بحث در مورد اینکه آیا انسان ها اساساً خوب هستند یا شر تقریباً به همان اندازه منطقی است که اساساً در مورد چاقی یا لاغری انسان ها بحث شود. با این وجود در چنین مواقعی وقتی که مردم به درس های ماقبل تاریخی فکر می کنند، آنها تقریباً به شکل تغییرناپذیری به پرسش هایی از این دست باز می گردند. همه ی ما با پاسخ مسیحیان آشنا هستیم: مردم زمانی در وضعیت بی گناهی می زیستند با این حال به گناه اولیه آلوده بودند. می خواستیم خداگونه باشیم و به همین خاطر مجازات شده ایم؛ اکنون در وضعیتی فرومایه زندگی می کنیم و در عین حال برای رستگاری آتی امیدواریم. امروزه نسخه مشهور این داستان با برخی تغییرات نوعاً به روز شده، مباحثاتی در باب منشأ و بنیان نابرابری در میان نوع بشر ژان ژاک روسو وجود دارد که وی در سال ۱۹۷۴ نوشت. داستان از این قرار است که روزی روزگاری ما شکارچی بودیم، در یک وضعیت طولانی مدت از بی گناهی بچگانه در بانداژهای کوچکی می زیستیم. این بانداژها تساوی طلب بودند؛ دلیل بودن آنها همان بسیار کوچک بودنشان بود. تنها پس از انقلاب کشاورزی و پس از آن طغیان شهرها بود که این شرایط کامبخش با بوجود آمدن تمدن و دولت خاتمه یافت که تقریباً به پیدایش علم و فلسفه و ادبیات مکتوب معنی می داد ولی در عین حال تقریباً همه چیز در حیات بشری بد بود: پدرسالاری، برپایی ارتش ها، اعدام های دسته جمعی و دیوان سالاری آزاردهنده ای که بیشتر زندگی ما را در پر کردن فرم ها می طلبید. البته این یک ساده سازی خام است ولی به نظر می رسد که واقعاً داستانی بنیادین از خیزش به سطحی باشد که هرگاه که اشخاصی از روانشناسان صنعتی گرفته تا تئوریسین های انقلابی چیزی نظیر 'ولی البته انسان بیشتر تاریخ تکامل خود را در گروه های ده یا دوازده نفره زندگی کرده است' یا 'گویا کشاورزی بدترین اشتباه بشریت بود' می گویند و همانطور که خواهیم دید بسیاری از نویسندگان محبوب به طرز کاملاً صریحی این استدلال را مطرح می کنند. مشکل اینجاست که هر کسی در جستجوی بدیلی برای این دیدگاه نسبتاً افسرده کننده تاریخ، به سرعت خواهد فهمید که تنها موردی که ارائه می شود در واقع حتی بدتر است: اگر روسو نه، پس توماس هابز، لویاتان هابز که در سال ۱۶۵۱ منتشر شد، از بسیاری جهات

## طلوع همه چیز

تاریخ نوین بشریت

دیوید گریبر و دیوید ونگرو

نص بنیانگذار تئوری های سیاسی مدرن است. باور آن این بود که انسان ها موجوداتی خودخواه هستند، حیات در وضعیتی نخستین از طبیعت به هیچ وجه بی تقصیر نبود؛ در عوض گوشه نشینی، بینوایی، نابکاری، نابخردی و کوتاهی همیشه می بایست بوده باشند، وضعیتی جنگی که در آن هر کسی علیه دیگری در حال مبارزه است تا آنجا که هر پیشرفتی که از این وضعیت نابسامان حاصل شده است، یک هابزین استدلال دارد که این امر تا حد زیادی دقیقاً ناشی از آن مکانیسم های سرکوبگری بوده است که روسو از آنها شکایت می کرد: حکومت ها، دادگاه ها، دیوان سالاری ها، پلیس. این دیدگاه از امور برای مدت طولانی به همان اندازه وجود داشته است. اینجاست که دلیل اینکه چرا در انگلیسی عبارات 'سیاست'، 'سربراه'، 'پلیس' همگی یکسان هستند - همه آنها از کلمه یونانی پلیس یا شهر مشتق شده اند که معادل لاتین آن civitas است که به ما نیز 'مدارا'، 'مدنی' و درک مدرن بی چون و چرایی از 'تمدن' می دهد. جامعه بشری در این دیدگاه بر سرکوب جمعی غرایز پایه ما بنا شده است که وقتی انسان ها به تعداد زیادی در یک مکان زندگی می کنند، تمامی آن غرایز ضروری تر می شوند. هابزین امروزی، سپس استدلال می کند که بله، ما بیشتر تاریخ تکاملی خود را در آن بانداژهای کوچک زیسته ایم که می توانست به طور عمده با دیگران سازگاری داشته باشد به این دلیل که آنها در ابقای زاد و ولدشان منفعتی مشترک را قسمت کرده باشند (سرمایه گذاری والدینی، آنگونه که زیست شناسان تکاملی به آن می گویند) ولی حتی اینان نیز به هیچ وجه بر پایه برابری بنیان نهاده نشده بودند. همیشه در این نسخه یک رهبر 'آلفای مذکر' وجود داشت. سلسله مراتب و سلطه و منفعت شخصی بدبینانه همیشه بنیان جامعه بشری بوده است. ما فقط به صورت جمعی یاد گرفته ایم که اولویت بندی منافع درازمدت مان بر غرایز کوتاه مدت مان به نفع ماست؛ یا بهتر اینکه قوانینی بوجود بیاوریم که بدترین انگیزش هایمان را در عرصه های از منظر اجتماعی مفید نظیر اقتصاد محدود کنیم مادامی که آنان را در هر جای دیگری مطرود کنیم. همانطور که خواننده احتمالاً می تواند از لحن ما تشخیص دهد، ما انتخاب بین این دو گزینه را خیلی نمی پسندیم. ایرادات ما را می توان در این سه دسته کلی طبقه بندی کرد. به عنوان گزارشاتی از سیر کلی تاریخ بشر، آنها:

۱. حقیقتاً صادق نیستند.
۲. معانی ضمنی مهلکی دارند.
۳. گذشته را بی آنکه احتیاجی بدان باشد، خفه می کنند.

این کتاب تلاشی برای شروع به گفتن داستانی دیگر، امیدوارانه تر و جذاب تر است؛ و در عین حال داستانی از آن چیزی را مورد توجه بهتر قرار می دهد که در طی چند دهه ی اخیر تحقیقات به ما آموخته است. تا اندازه ای این یک موضوعی از گردهم آوری شواهدی است که در باستان شناسی، انسان شناسی و رشته های وابسته به آن انباشته شده است؛ شواهدی که به طور کامل گزارشی جدید از چگونگی توسعه جوامع بشری طی حدوداً ۳۰۰۰۰ سال گذشته را نشان می دهد.

## مردمان آزاد، ریشه های فرهنگی و ظهور مالکیت خصوصی

### (ضرورتاً نه بدان ترتیب)

تغییر یافتن هویت اجتماعی شما با تغییر فصول شاید ایده ی شگرفی به نظر آید ولی آن چیزی نیست که هر کسی با خوانش این کتاب ابداً آنرا به صورت بلاواسطه تجربه نکند. با این حال تا همین اواخر قاره اروپا هنوز مملو از آداب و رسوم عامیانه ای بود که بازتاب این نوسانات ریتمیک ساختار اجتماعی بود. بومی شناسان مدتهاست که از دسته های کوچک مردمانی متحیر گشته اند که به گیاهان و جانوران جامه بدل می پوشانند ، استروا بیرز<sup>۱</sup> و مردان سبزی که هر بهار و پاییز از سر وظیفه شناسی به سمت میادین دهکده راهپیمایی می کردند، در همه جا از انگلستان روستایی گرفته تا ارتفاعات رودوپ<sup>۲</sup> در جنوب بلغارستان : آیا اینها آثار حقیقی آداب و رسوم باستانی بودند و یا احمیاه و ابتکارانی مجدد؟ یا نشانه های احمیا؟ یا احمیای نشانه ها؟ بیشتر این آیین ها به تدریج یا به عنوان خرافات مشرکانه کنار گذاشته شده اند یا به عنوان جاذبه های گردشگری از نو بسته بندی مجدد شده اند (یا هر دو) . در بیشتر موارد ، تنها چیزی که به عنوان جایگزینی برای زندگی روزمره مان باقی می ماند، تعطیلات ملی ما هستند ، دوره های دیوانه وار مصرف بیش از حد ، مملو از شکاف های بین کاری که در آن ما دستورات جدی را گرامی می داریم که واقعاً مصرف به درد زندگی نمی خورد. همانگونه که دیده ایم، نیاکان کارگر دور ما، با فروپاشی و باهمنشستی جوامع شان به درجاتی متفاوت و اغلب در اشکال رادیکالاً متفاوت با سیستم های ارزشی متفاوت از زمانی از سال به زمانی دیگر، آزمونگران بسیار جسورتری از ما در شکل اجتماعی بودند. تقویم های جشن تمدن های بزرگ با اراضی متساوی اوراسیا، آفریقا و امریکا ، پژواک های دوردست آن جهان و آزادی های سیاسی ناشی از آنها مشخص می کنند. با این حال، ما هرگز نمی توانستیم تنها با شواهد مادی متوجه این موضوع شویم. اگر تنها چیزی که باید ادامه می دادیم «ساختمان های ماموت» دوران پارینه سنگی روی جلگه روسی بود یا تدفین های باشکوه عصر یخی لیگوریایی و بقایای مادی مرتبط با آن ، بدون شک محققان تا زمان هویدا شدن سرگشته و حیران باقی نمی ماندند. آدمی اساساً می تواند موجودی خلاق باشد ولی هیچ کس نیست که خلاق نباشد. شما یا باید خیلی ساده لوح باشید یا خیلی گردن فراز که فکر کنید کسی از چنین موضوعاتی سر در نمی آورد. ( و حتی اگر برخی موفق به برخاستن با چیزی نظیر پیامبران نوئر<sup>۳</sup> بودند، پلیس دلکک کواکیوتل<sup>۴</sup> یا عیاشی های فصلی تبادل همسر اینویت بسادگی از میان برون یابی منطقی آنها احتمالاً فوراً حذف می شدند.) دقیقاً به همین دلیل است که سابقه قوم نگاری بسیار مهم است. نوئر و اینوئیت<sup>۵</sup> هرگز نمی بایست به مثابه "پنجره هایی بسوی اجداد ما" نگریسته می شدند. درست مانند ما ، آنها مخلوقات عصر مدرن هستند ولی به ما امکاناتی را نشان می دهند که هرگز به آنها فکر نمی کردیم و آنها را ثابت نمی کردیم که مردم درواقع قادر به اجرای چنین امکاناتی هستند ولو ساختن کل سیستم های اجتماعی و نظام های ارزشی پیرامون آنها. به طور خلاصه به ما یادآوری می کنند که انسان ها بسیار جالب تر از آن انسان هایی هستند که تمایل به تصور آنان می رفته است. در این فصل ما دو کار را انجام خواهیم داد. ابتدا داستان خود را از زمان پارینه سنگی به جلو با نگریستن به برخی از ترتیبات فرهنگی شگفت آوری پیش می بریم که در سرتاسر دنیا قبل از آنکه نیاکان ما به کشاورزی روی آورند ، پدیدار شدند. دوم ، ما شروع به پاسخ به پرسشی می کنیم که در فصل آخر مطرح شده است: ما چگونه گیر افتادیم؟

<sup>1</sup> Straw Bears

<sup>2</sup> Rhodope

<sup>3</sup> Nuer

<sup>4</sup> Kwakiutl

<sup>5</sup> Inuit

# طلوع همه چیز

تاریخ نوین بشریت

دیوید گریبر و دیوید ونگرو

چگونه برخی جوامع انسانی شروع به دور شدن از ترتیبات منعطف و متناوبی شدند که به نظر می رسد نیاکان اولیه ما را در شیوه ای مشخصه یابی کرده است که افراد یا گروه های خاصی قادر به ادعای قدرت دائمی بر دیگران باشند: مردان بر زنان، بزرگان بر جوانان و در نهایت طبقات روحانی، اشراف جنگجو و حاکمانی که واقعاً حکومت می کردند؟

که در آن ما چگونگی سیر کلی تاریخ بشری را شرح می دهیم که به معنای زندگی اکثریت مردم در مقیاسی همواره کوچکتر

## علی رغم بزرگ تر شدن جمعیت است

برای اینکه این کارها انجام شوند، نخست می بایست شماری از عوامل دیگر سرچایش می افتاد. یکی وجود همان چیزی است که برای شروع ما می خواهیم به طور شهودی به عنوان «جوامع» گسسته شناخته شوند. شاید دقیقاً در شیوه ای که ما از اقوام اروپا یا تا آنجا که مربوط به نخستین اقوام کانادا نظیر موهاوک<sup>6</sup>، وندات<sup>7</sup> یا مونتانی-ناسکاپی<sup>8</sup> باشد، سخن به میان می آوریم، برای توصیف شکارچیان ماموت اروپای پارینه سنگی شمالی در هنگام سازماندهی شدن به جوامع محدود و منفک معنی نداشته باشد. البته ما تقریباً در مورد زبان، اسطوره ها، آیین های آغازین یا تصورات روح مردمی که در دوران پارینه سنگی فوقانی صحبت می کردند، نمی دانیم اما ما این را می دانیم که از کوه های آلپ سویس تا مغولستان دور دست، آنها اغلب از ابزارهای به طرز قابل توجهی مشابه، نوازندگی با آلات موسیقی بسیار مشابه، کنده کاری مجسمه های زنانه مشابه، پوشیدن زیورآلات مشابه و اجرای مراسم تشیع جنازه مشابه استفاده می کردند. چه دلیلی بیشتر از این می توانیم بیابیم که در مقاطع خاصی از زندگی آنها، مردان و زنان جداافتاده اغلب مسافت های بسیار طولانی را طی می کردند. با کمال تعجب، مطالعات فعلی شکارچی-گردآورندگان حاکی از آن است که این تقریباً درست است، دقیقاً همان چیزی که باید انتظار داشت. تحقیقات در میان گروه هایی از قبیل هادزای<sup>9</sup> آفریقای شرقی یا مارتوی<sup>10</sup> استرالیا نشان می دهد که در حالی که امروزه جوامع علوفه جو<sup>11</sup> ممکن است از نظر عددی کوچک باشند، ساخت آنها به طرز قابل توجهی جهانی است. وقتی گروه های علوفه جو در گروه های محلی بزرگ تر گرد هم می آیند، به هیچ وجه یگانی تشکیل شده از خویشاوندان صرفاً وابسته نیستند، درواقع روابط اساساً بیولوژیکی به طور میانگین تنها ۱۰ درصد از کل اعضا را تشکیل می دهد. بیشتر اعضای گروه از تیمی بسیار وسیع تری از افرادی تشکیل می شوند که کاملاً پرت بوده و حتی ممکن است به زبان های اول صحبت نکنند. این حتی برای گروه های معاصر صادق است که به طور موثر در اراضی محصور در مضیقه گذاشته می شوند. در سده های پیشین، اشکال سازماندهی منطقه ای توانسته اند هزاران مایل گسترش یابند. به عنوان مثال بومیان استرالیا می توانستند با حرکت در میان مردمانی که به کلی با زبان های متفاوتی صحبت می کردند، از پهنه ی قاره سفر کنند و هنوز اردوگاه های تقسیم شده بر همان انواع بخش های توتمی ایی را بیابند که در خانه وجود داشتند. این بدین معنی است که نیمی از ساکنین مدیون مهمان نوازی آنها بودند ولی می بایست با آنها مثل برادران و خواهران رفتار می شد (بنابراین روابط جنسی بشدت ممنوع بود) حال آنکه نیمی دیگر هم شرکای زناشویی و هم دشمنان بالقوه بودند. همین طور یک آمریکایی ساکن شمال آمریکا در پانصد سال پیش می توانست از سواحل دریاچه ی بزرگ به رودخانه های فرعی لوئیزیانا سفر کند و هنوز زیستگاه هایی را بیابد که به کلی به زبان هایی صحبت می کردند که با زبان خودش نامربوط بودند، اعضای از قبایل خرس، گوزن شمالی یا سگ آبی که متعهد به مهمان داری و تامین غذای آنان بودند. بازسازی چگونگی سازماندهی این اشکال از مسافت های طولانی که تنها چند قرن پیش، قبل از نابودیشان با آمدن مهاجرین اروپایی فعالیت می کردند، به قدر کافی دشوار است. بنابراین ما واقعاً فقط می توانیم تخمین بزنیم که

<sup>6</sup> Mohawk

<sup>7</sup> Wendat

<sup>8</sup> Montagnais-Naskapi

<sup>9</sup> Hadza

<sup>10</sup> Martu

<sup>11</sup> Forager

## طلوع همه چیز

تاریخ نوین بشریت

دیوید گریبر و دیوید ونگرو

سیستم های مشابه چگونه تقریباً ۴۰۰۰۰ سال پیش عمل کرده باشند. اما یکنواختی قابل توجه مادی که توسط باستان شناسان برای مدت طولانی مشاهده شده است، وجود چنین سیستم هایی را گواهی می دهد. 'جامعه' تا جایی که می توانیم به درکی از آن در آن زمان برسیم، قاره ها را در بر می گیرد. بسیاری از اینها بنظر غیر شهودی می آید. ما به این فرض عادت کرده ایم که پیشرفت در فناوری به طور مداوم جهان را به مکانی کوچکتر تبدیل میکند. البته این در مفهومی صرفاً فیزیکی صادق است: اهلی سازی اسب و بهبود تدریجی در دریانوردی، تنها دو مثال در دست، یقیناً جابجایی مردم را بسیار آسانتر کرد اما در عین حال به نظر می رسد که افزایش صرف تعداد انسان ها به مسیر مخالفی کشیده شده است با تضمین اینکه برای بخش اعظمی از تاریخ بشر، نسبت های رو به کاهشی از مردم واقعاً سفر کرده اند، دست کم طی فواصل بسیار دور از منزل. اگر ما آنچه را که در گذر زمان اتفاق افتاده است را ممیزی بررسی کنیم، میزانی را که در آن روابط اجتماعی عمل کرده اند، بزرگ و بزرگ تر نشده است، عملاً کوچک و کوچک تر شده است. یک دوره پارینه سنگی فوقانی جهان وطنی با دوره ای پیچیده از چندین هزار سال دنبال می شود که با شروع آن در حدود ۱۲۰۰۰ سال قبل از میلاد، نخستین بار ردیابی خطوط کلی 'فرهنگ' های مجزا بر اساس موارد بیشتر و نه صرفاً ابزار سنگی ممکن می شود. از آن پس برخی علوفه جویان به دنبال کردن گله های پستاندار ادامه دادند و برخی دیگر بر سواحل سکنی گزیدند و به ماهیگیری یا جمع کنندگان بلوط در جنگل ها تبدیل شدند. ماقبل تاریخی ها از اصطلاح "میان سنگی"<sup>۱۲</sup> برای این جمعیت های پسایخی استفاده می کنند. در سراسر بخش بزرگی از آفریقا و شرق آسیا، ابداعات فن آورانه ی آنها از جمله سفالگری، ریزسنگی و ابزار سنگ زنی، شیوه های جدیدی از تهیه و خوردن غلات وحشی، ریشه و سایر سبزیجات: خرد کردن، برش دادن، رنده کردن، آسیاب کردن، خیساندن، آبکشی، جوشاندن و همچنین روش های نگهداری، استعمال دود یا به طریقی دیگر برای نگهداری از گوشت، غذاهای گیاهی و ماهی را نشان می دهد. طولی نکشید که اینها در همه جا پخش شده بودند و راه را برای خلق آنچه را که اکنون آشپزی می نامیم، هموار کردند: انواع سوپ ها، فرنی ها، خورش ها، آنگوشت ها و نوشیدنی های تخمیری که امروزه با آنها آشنا هستیم. اما همچنین آشپزی ها در همه جا نشانه های تفاوت هستند. مردمی که هر روز صبح با سوپ ماهی از خواب بیدار می شوند، تمایل دارند بعنوان جور متفاوتی از کسانی دیده شوند که با فرنی توت و جو وحشی صبحانه می خورند. چنین تمایزاتی بدون شک از طریق پیشرفت های موازی ایی منعکس شدند که بازسازی آنان بسیار دشوار است: سلیقه های مختلف در لباس، رقص، مواد مخدر، مدل مو، مراسم خواستگاری؛ اشکال متفاوت تشکیلات خویشاوندی و سبک های بلاغت رسمی. 'مناطق فرهنگی' این علوفه جویان میان سنگی هنوز بی نهایت وسیع بودند. درست است، آن نسخه های نوسنگی ایی که بزودی شانه به شانه ی آنها رشد کردند - در ارتباط با اولین جمعیت های کشاورزی، نوعاً کوچکتر بودند اما در بیشتر موارد هنوز در مناطقی بسیار پخش می شوند که به طرز قابل توجهی بزرگ تر از اکثر دولت های ملی مدرن هستند. فقط ما خیلی دیرتر شروع به مواجهه با موقعیت نسبتاً آشنا برای انسان شناسان آمازون یا پایوا گینه نو می کنیم، آنجا که رودخانه ی میان کوهی واحد می تواند حاوی سخنوران دو زبان متفاوت با باور های گیتی شناسانه و سیستم های اقتصادی کاملاً متمایز باشد. البته گاهی اوقات این تمایل بسمت خرده تمایزگذاری ها مانند گذشته ی گسترش زبان امپراطوری هایی نظیر انگلیسی یا چینی هان<sup>۱۳</sup> معکوس می شد. اما جهت کلی تاریخ - حداقل تا همین اواخر - به نظر می رسد دقیقاً برعکس جهانی شدن است. این یکی از وفاداری های محلی به طرز فزاینده است: ابتکارات فرهنگی شگفت آور اما بیشتر آن به یافتن راه های جدید برای مردم در جهت مقابله افراد با یکدیگر تنظیم می شوند. درست است، شبکه های منطقه ای بزرگ تر مهمان نوازی در برخی مکان ها دوام آوردند. با این حال به طور کلی آنچه که ما مشاهده می کنیم، کل دنیایی نیست که در حال کوچکتر شدن است ولی دنیای اجتماعی اکثر مردم در حال کوچکتر شدن است، حیات و احساساتشان به مرزهای زبانی، فرهنگی و طبقاتی بیش از پیش محدود می شود. ممکن است از خود پرسیم که همه اینها چرا اتفاق افتاده است. چه مکانیزم هایی باعث می شوند که آدمی اینهمه کوشش را صرف تلاش برای اثبات این کند که آنها متفاوت از همسایگانشان هستند؟ این پرسشی مهم است. در فصل زیر ما آنرا به تفضیل مورد تامل قرار خواهیم داد. در حال حاضر، ما حقیقتاً ملاحظه می کنیم که تکثیر جهان های فرهنگی و اجتماعی مجزا - محصور شده در فضا و به نسبت محدود - باید به طرق مختلف به

<sup>12</sup> Mesolithic

<sup>13</sup> Han

## طلوع همه چیز

تاریخ نوین بشریت

دیوید گریبر و دیوید ونگرو

ظهور اشکال ناسازگار و بادوام سلطه ارزانی شده باشند. ساخت ترکیبی بسیاری از جوامع علوفه جو به وضوح نشان می دهد که افراد به طور معمول بخاطر کثرتی از دلایل از جمله فتح اولین مسیر خروج در دسترس در صورت تهدید شدن آزادی های شخصی فرد در منزل فعال بودند. تخلخل فرهنگی همچنین برای جنس آن تکانه های فصلی ایی ضروری است که متناوب سازی دوره ای را میان ترتیبات سیاسی متفاوت با شکل دهی دسته های انبوهی در زمانی از سال را ممکن ساخته و پس از آن به پراکندگی به کثرتی از واحدهای کوچکتر برای بقیه می انجامد. این یکی از دلایلی است که تئاتر شاهانه "شاهزاده" دوران پارینه سنگی برای تدفین ها هرگز به نظر نمی رسد از فن نمایش و تئاتر فراتر رفته باشد. به زبان ساده، اعمال قدرت خودسرانه مثلاً در ماه ژانویه در مورد کسی که بار دیگر در دوره ای برابر که در ماه جولای می آید، مواجهه خواهید شد. چندبرابر شدن و سخت شدن مرزهای فرهنگی تنها توانسته است چنین امکاناتی را کاهش دهد

### که در آن ما از خود می پرسیم که در جوامع برابری طلب دقیقاً در چه چیزی برابری برقرار می شود؟

ظهور جهان های فرهنگی محلی طی دوران میانسنگی احتمال یک جامعه نسبتاً مستقلی را بیشتر کرد که می توانست از پراکندگی فصلی دست کشیده و با برخی از اقسام ترتیبات سلسله مراتبی از بالا به پایین به صورت تمام وقت وفق پیدا کند. به قول ما گیر افتادن ولی البته این به خودی خود به سختی توضیح می دهد که چرا هر جامعه بخصوصی در چنین ترتیباتی گیر افتاد؟ ما به چیزی بازگشته ایم که به کلی از مسئله 'منشأ نابرابری اجتماعی' متمایز نیست اما حالا می توانیم حداقل اندکی روی آنچه که مسئله واقعاً هست، دقیق تر تمرکز کنیم. همانطور که بارها مشاهده کرده ایم، 'نابرابری' اصطلاحی لغزنده است، به قدری لغزنده که کاملاً مشخص نیست که اصطلاح 'جامعه برابری طلب' باید بدرستی چه معنی داشته باشد. معمولاً به صورت منفی تعریف می شود: به منزله نبود سلسله مراتب (اعتقاد به اینکه افراد یا طبقه خاصی از افراد بر دیگران برتری دارند) یا به منزله نبود روابط سلطه یا استثمار. این در حال حاضر خیلی پیچیده است و لحظه ای که ما در تلاشیم که برابری طلبی را در اصطلاحات مثبت تعریف کنیم، همه چیز بیشتر و بیشتر می شود. از یک سو 'برابری طلبی' (برخلاف 'برابری'، چه رسد به 'همگونی' یا 'همسانی') به نظر می رسد به وجود قسمی ایده ال اشاره دارد. این فقط این نیست که ناظری از بیرون تمایل داشته باشد اعضای مثلاً یک دسته شکار سمانگ<sup>14</sup> به یک اندازه شکیل و قابل تعویض باشند مثل نوکران خوراک توپ برخی از اربابان بیگانه در فیلم های علمی - تخیلی (این در اصل می تواند بیشتر توهین آمیز باشد) بلکه در عوض آن سمانگ ها خودشان احساس کنند که می بایست یکی باشند - نه در هر شیوه ای که می تواند مزخرف باشد بلکه در شیوه هایی که واقعاً مهم است. همچنین دلالت بر این دارد که این ایده ال تا حد زیادی محقق شده است. بنابراین به مثابه نخستین تقریب، ما می توانیم از جامعه برابری طلب سخن بگوییم اگر (۱) در جامعه ای معین، بیشتر مردم احساس کنند که واقعاً می بایست در شیوه ای خاص یا شیوه هایی که مخصوصاً در مهم بودنشان توافق دارند، یکی باشند؛ و (۲) این ایده ال تا حد زیادی عملاً قابل دست یابی باشد. راه دیگر این برقراری می تواند به شرح زیر باشد. اگر همه جوامع حول ارزش های کلیدی محقق (ثروت، پارسایی، زیبایی، آزادی، دانش، سلحشوری مبارز) سازماندهی شوند، آنگاه 'جوامع برابری طلب' آنهایی هستند که همه (یا اغلب هر کسی) موافق است که ارزش های اصلی باید باشند و به طور کلی مساوی توزیع شوند. اگر ثروت آن چیزی است که از هر چیزی مهمتر در نظر گرفته می شود، پس همه کم و بیش به یک اندازه ثروتمند هستند. اگر یادگیری از همه با ارزش تر است، پس همه به دانش دسترسی برابر دارند. اگر رابطه فرد با خدایان از همه مهمتر است، پس جامعه ای برابری طلب است که روحانیون در کار نباشند و هر کسی به عبادت گاه دسترسی برابر داشته باشد. ممکن است در اینجا متوجه یک مشکل واضح شده باشید. جوامع مختلف گاهی اوقات به طور رادیکال سیستم متفاوتی از ارزش ها دارند و آنچه که می تواند از همه مهمتر باشد یا دست کم همه به مهم بودن آن پافشاری دارند، ممکن است ارتباط بسیار ناچیزی با آنچه داشته باشد که در جامعه ای دیگر مهم است. جامعه ای را تصور کنید که همه در برابر خدایان با هم برابرند ولی ۵۰ درصد از جمعیت زارعین مستاجری بدون هیچ دارایی هستند و در نتیجه هیچ حقوق قانونی یا سیاسی ندارند. آیا واقعاً معنی دارد که این جامعه را 'برابری طلب' بخوانیم؟ - ولو اینکه همه از جمله

<sup>14</sup> Semang

## طلوع همه چیز

تاریخ نوین بشریت

دیوید گریبر و دیوید ونگرو

زارعین مستاجر اصرار داشته باشند که در نهایت این ارتباط فرد با خدایان است که واقعاً مهم است؟ تنها یک راه برای این مخصصه وجود دارد: ایجاد قسمی از معیارهای عینی و همگانی که بدان وسیله بتوان برابری را سنجید. از زمان ژان ژاک روسو و آدام اسمیت، تمرکز بر تمهیدات دارایی تقریباً به طور تغییر ناپذیری اهمیت داشته است. همانگونه که دیده ایم، فقط در چنین نقطه ای، در اواسط تا اواخر قرن هجدهم بود که فیلسوفان اروپایی به این فکر افتادند که جوامع انسانی را بر اساس وسایل امرار معاش شان دسته بندی کنند و از این رو بود که با آن شکارچیان چوونان گونه متمایزی از انسان باید برخورد می شد. همانگونه که همچنین دیده ایم، این ایده هنوزم که هنوزه با ماست. اما استدلال روسو هم همینطور است که این تنها اختراع کشاورزی بود که نابرابری خالص را عرضه کرد چرا که ظهور مالکیت زمین را مجاز شمرد. این یکی از دلایل عمده ای است که امروزه مردم به نگاشتن ادامه می دهند گویی علوفه جوین می توانند برای شروع برای زندگی در گروه های برابری طلب پذیرفته شوند زیرا همچنین پذیرفته می شود که بدون آن دارایی های تولیدی (زمین، دام) و مازاد انباشته شده (غلات، پشم، محصولات لبنی و غیره) که با کشاورزی امکان پذیر شد، هیچ بنیان مادی حقیقی برای برای هر شخص در جهت سروری بر دیگری وجود نداشت. عقل متعارف نیز به ما می گوید از لحظه ای که مازاد مادی ممکن می شود، متخصصین تمام وقت صنعت، جنگاوران و روحانیون ادعای آنرا دارند و به بخش هایی از آن مازاد وابسته هستند (یا در مورد جنگاوران بیشتر وقت خود را صرف تلاش برای کشف راه های جدید برای سرقت آن از یکدیگر می کنند) و خیلی زود بازرگانان، وکلا و سیاستمداران به ناچار از آن پیروی خواهند کرد. این نخبگان جدید همانگونه که روسو تاکید کرد، برای محافظت از دارایی های خود باهم متحد می شوند، بنابراین ظهور مالکیت خصوصی به طور اجتناب ناپذیری با ظهور «دولت» همراه خواهد بود. این حکمت متعارف را بعداً با جزئیات بیشتری بررسی خواهیم کرد. برای اکنون کافی است بگوییم مادامی که گستردگی این حقیقت وجود دارد، قدرت توضیح بسیار اندک آن نیز به همین اندازه گسترده است. مطمئناً تنها کشت و انبار غلات، رژیم های دیوان سالاری نظیر فراعنه مصر، امپراطوری مائوری<sup>15</sup> یا هان چین را ممکن ساخت. اما اینکه بگوییم کشت غلات مسئول ظهور چنین دولت هایی بود کمی شبیه این است که بگوییم پیشرفت حساب دیفرانسیل و انتگرال در ایران قرون وسطی مسئول اختراع بمب اتم است. این درست است که بدون حساب دیفرانسیل و انتگرال، تسلیحات اتمی هرگز ممکن نبوده است. حتی ممکن است کسی موردی را بیاورد که ابداع حساب دیفرانسیل و انتگرال زنجیره ای از رویدادهایی را ایجاد کرد که باعث شد کسی در جایی در نهایت سلاح هسته ای بسازد. ولی تصریح اینکه کار آل-طوسی<sup>16</sup> در چندجمله ای در دهه ۱۱۰۰ موجب هیروشیما و ناکازاکی شد به وضوح چرند است. کشاورزی هم همینطور. تقریباً ۶۰۰۰ سال بین ظهور اولین کشاورزان در خاورمیانه و ظهور آنچه را که ما عادت داریم آنرا دولت ها بنامیم، وقفه وجود دارد و در بسیاری از نقاط جهان، کشاورزی هرگز منجر به ظهور چیزی از راه دور نظیر آن دولت ها نشد. در این مقطع، ما باید بر مفهوم مازاد تمرکز کنیم و سؤالات بسیار گسترده تری از هستی شناسی آن. همانگونه که فیلسوفان مدت ها پیش دریافته اند، این مفهوم، پرسش های اساسی در مورد معنای انسان بودن مطرح می کند. یکی از چیزهایی که ما را از حیوانات غیر انسان جدا می کند این است که حیوانات فقط و دقیقاً آنچه را که نیاز دارند، تولید می کنند؛ انسان همیشه بیشتر تولید می کند. ما مخلوقات افراط و تفریط هستیم و این چیزی است که از ما خلاق ترین و مخرب ترین گونه ها می سازد. طبقات حاکم صرفاً کسانی هستند که می توانند سهم شیر را از آن مازاد برای خودشان بچلانند، خواه از طریق خراج، برده داری، بدهی های فئودال یا دستکاری ظاهری تنظیمات بازار. در قرن نوزدهم، مارکس و بسیاری از رادیکال های همپای او تصور می کردند که امکان اداره چنین مازادی به صورت جمعی در روشی مساوی وجود دارد (این چیزی است که او به عنوان یک هنجار تحت عنوان 'کمونیسم بدوی' و آنچه که او فکر می کرد می تواند بار دیگر آینده انقلابی امکان پذیر باشد، در نظر گرفت ولی متفکران معاصر تمایل بیشتری به شکاکیت دارند. در واقع دیدگاه غالب امروزه در میان انسان شناسان این است که تنها راه برای حفظ یک جامعه واقعاً برابری طلب، از بین بردن امکان انباشت هر نوعی از مازاد در کل است. بزرگترین مرجع مدرن در برابری طلبی شکارگری با رضایت عمومی، جیمز وودبرن<sup>17</sup> است. در دهه های پس از جنگ، وودبرن تحقیقاتی را در میان هادزایی ها، جامعه

<sup>15</sup> Maurya

<sup>16</sup> Al-Tusi

<sup>17</sup> James Woodburn

## طلوع همه چیز

تاریخ نوین بشریت

دیوید گریبر و دیوید ونگرو

ی علوفه جوی تانزانایی به انجام رساند. او همچنین تشابهاتی را بین آنها و سان بوشمن ها<sup>۱۸</sup> و کوتاه قامتان امبوتی<sup>۱۹</sup> به علاوه ی شماری از دیگر جوامع علوفه جوی عشایری خارج از آفریقا در مقیاس کوچک از قبیل پاندارام<sup>۲۰</sup> جنوب هند یا باتک<sup>۲۱</sup> مالزی استنتاج کرد. وودبرن پیشنهاد می کند که چنین جوامعی حقیقتاً تنها جوامع برابری طلبی هستند که ما می شناسیم زیرا آنها تنها جوامعی هستند که برابری را تا آنجا که عملی باشد به روابط جنسیتی و روابط بین پیر و جوان بسط می دهند. تمرکز بر چنین جوامعی به وودبرن اجازه داد تا از پرسش چه چیزی برابر می شود و چه چیزی نمی شود، کناره گیری کند زیرا جمعیت هایی نظیر هادزا به نظر می رسند که اصول برابری را تقریباً برای هر چیزی که ممکن است برای آن بکار می گیرند: نه فقط مالکیت های مادی که دائماً یا به اشتراک گذاشته می شوند و یا دست به دست گردانده می شوند، بلکه دانش گیاهی یا وقف شده، قدر و منزلت (شکارچیان با استعداد که به طور نظامند مورد تمسخر و تحقیر قرار می گیرند) و غیره. همه ی این رفتارهایی که وودبرن بر آنها اصرار داشت مبتنی بر اخلاقی خودآگاه است که هیچ کس هرگز نباید در رابطه وابستگی مداوم به دیگری باشد. این اخلاقیات همان چیزهایی هستند که ما در فصل آخر از کریستوفر بوهم<sup>۲۲</sup> در مورد "هوش آماری" از شکارچیان برابری طلب می شنویم، اما وودبرن یک ویژگی را به آن می افزاید: ویژگی واقعی توصیفی چنین جوامعی این است که دقیقاً فاقد هرگونه مازاد مادی هستند. جوامع واقعاً برابری طلب از نظر وودبرن جوامعی با اقتصادهای 'بازده آنی' هستند: غذای آورده به منزل در همان روز یا روز بعد خورده می شود. هر چیز مازادی به اشتراک گذاشته می شود ولی هرگز ذخیره و انبار نمی شود. همه ی اینها در تضادی کامل با بیشتر جویندگان و تمامی دامداران و کشاورزانی می باشند که می توانند به عنوان اقتصادهایی با 'بازده تاخیری' مشخصه یابی شوند که به طور منظم انرژی هایشان را در پروژه هایی سرمایه گذاری می کنند که فقط در مقطعی در آینده به ثمر می رسند. او استدلال می کند که چنین سرمایه گذاری هایی ناگزیر به گره های مداومی منجر می شوند که می توانند به مبنایی برای برخی افراد در جهت اعمال قدرت بر دیگران تبدیل شوند؛ مضاف بر این، وودبرن یک 'هوش آماری' معلومی را مسلم می انگارد - هادزا و دیگر علوفه جویان برابری طلب همه اینها را بخوبی درک می کنند و در نتیجه خودآگاهانه از انباشت منابع یا درگیری در هر پروژه طولانی مدتی خودداری می کنند. بدور از گرفتار شدن کورکورانه در زنجیرهایی نظیر ستم پیشگی های روسو، بازده آنی شکارچی-گردآورندگان دقیقاً متوجه آنجایی هست که زنجیرهای اسارت در آن شکل می گیرند و تا حد زیادی زندگی شان را برای دوری جستن از آنها سازماندهی می کنند. این ممکن است مبنای چیزی امیدوارکننده یا خوشبینانه به نظر برسد، در واقع به این صورت نیست. بازهم این حاکی از آن است که در اصل هر برابری شایسته ی نامی که برای همگان غیرممکن است، برای علوفه جویان بسیار ساده است. در این صورت چه نوع آینده ای ممکن است داشته باشیم؟ در بهترین حالت، شاید بتوانیم تصور کنیم (با اختراع بدل سازان سفر ستاره ای یا سایر دستگاه های رضایت فوری) که ممکن است در برخی موارد در آینده ای دور خلق چیزی شبیه جامعه ی برابری ها بار دیگر امکان پذیر باشد ولی در این اثناء ما قطعاً گیر افتاده ایم. به عبارت دیگر، این شروع دوباره ی قصه ی باغ عدن است، فقط این بار با بار بهشتی حتی بالاتری مقرر شده است. آنچه واقعاً در مورد دیدگاه وودبرن قابل توجه است، این است که علوفه جویانی که او بر آنان تمرکز دارد به نظر می رسد به چنین نتایج عمیقاً متفاوتی از کاندیارونک<sup>۲۳</sup> و چندین نسل از نکوهش گران قوم اولی قبل از اوایی رسیده باشند که جملگی حتی با تصور اینکه تفاوت ثروت می تواند به نابرابری نظام مند قدرت ترجمه شود، مشکل داشتند. به یاد بیاورید که خرده گیری بومیان امریکا همانطور که در فصل دو شرح دادیم، در ابتدا چیزی بسیار متفاوت بود: شکست محسوس جوامع اروپایی در ترویج کمک متقابل و محافظت از آزادی های شخصی. چندی بعد، به مجرد اینکه خردمندان بومی بیشتر در معرض جامعه فرانسه و انگلستان قرار گرفتند، تمرکز بر نابرابری دارایی ها به یاد آمد. شاید ما باید رشته فکری اولیه شان را دنبال کنیم. تعداد کمی از انسان شناسان منحصراً با اصطلاح 'جوامع برابری طلب' رضایت دارند آن هم به دلایلی که

<sup>18</sup> San Bushmen

<sup>19</sup> Mbuti

<sup>20</sup> Pandaram

<sup>21</sup> Batek

<sup>22</sup> Christopher Boehm

<sup>23</sup> Kandiaronk



## طلوع همه چیز

تاریخ نوین بشریت

دیوید گریبر و دیوید ونگرو

اکنون باید واضح باشد ولی آنرا به تعویق می اندازند به این خاطر که کسی جایگزین متقاعد کننده ای پیشنهاد نکرده است. نزدیک ترین چیزی که ما از آن آگاهی داریم ، پیشنهاد النور لیکوک<sup>۲۴</sup>، انسان شناس فمینیست است که به نظر می رسد که بیشتر اعضای آن جوامعی که برابری طلب خوانده می شوند، تمایل کمتری به برابری فی نفسه دارند تا آنچه که او 'خودگردانی' می نامد. آنچه که برای زنان مونتاگنی-ناسکاپی اهمیت دارد، به عنوان مثال، آنقدرها این نیست که زنان و مردان در موقعیت برابر دیده شوند، بلکه این است که زنان به صورت فردی یا جمعی قادر به زندگی کردن و تصمیم گیری بدون دخالت مردانه باشند. بنابراین اگر ارزشی وجود دارد که این زنان احساس می کنند باید به طور برابر توزیع شود، دقیقاً همان چیزی است که ما از آن به عنوان 'آزادی' یاد می کنیم. پس شاید بهترین کار این است که اینان را 'مردمان آزاد' ی بنامیم که هر کدامشان خود را به همان اندازه پیامد دیگری در نظر می گیرند و فقط تا آنجایی خود را تسلیم سران خود می کنند که آنان را خشنود سازد. جامعه وندات در نگاه نخست با ساختار بفرنج مشروطه خواهی روسا، سخنوران و صاحب منصبان آن ممکن است به نظر ، انتخاب آشکاری برای گنجاندن در فهرست 'جوامع برابری طلب' نرسد ولی 'روسا' اگر ابزاری برای اجرای دستورات نداشته باشند، واقعاً رئیس نیستند. برابری در جوامعی از قبیل وندات، پیامد مستقیمی از آزادی فردی هستند. البته همین را می توان برعکس گفت: آزادی هایی که کسی نتواند بر علیه آنها اقدامی بکند، واقعاً آزادی نیستند. امروزه اکثر مردم نیز باور دارند که در جوامع آزاد زندگی می کنند (براستی از نظر سیاسی اغلب بر این امر اصرار دارند ، دست کم این چیزی است که در مورد جوامع آنها بسیار مهم است) اما آزادی هایی که اساس اخلاقی ملتی مانند ایالات متحده را تشکیل می دهند تا حد زیادی آزادی های رسمی هستند. شهروندان امریکایی حق دارند به هرکجا که دوست دارند سفر کنند به شرطی که البته آنها پول حمل و نقل و اسکان هم داشته باشند. آنها همواره از اطاعت از دستورات مستبدانه مافوق ها آزاد هستند مگر اینکه البته مجبور باشند شغلی پیدا کنند. از این نظر تقریباً می توان گفت که وندات دارای سران بازی و آزادی های واقعی بود در حالی که اکثریت ما امروزه باید با روسای حقیقی بسر کنیم و وانمود به آزادی کنیم یا به بیان بیشتر موضوع از نظر فنی: آنچه که هادزا، وندات یا مردمان 'برابری طلب' از قبیل نوئر به نظر می رسد که نگران آن بوده اند، خیلی آزادی های رسمی به مثابه موارد ماهوی نبوده است. آنها به حق سفر کمتر از امکان بالفعل انجام آن علاقمند بودند(از این رو، موضوع نوعاً در چارچوب تعهدی اخلاقی در جهت مهمان نوازی از غریبه ها قرار گرفت). یاری متقابل – آنچه ناظران معاصر اروپایی اغلب از آن به عنوان 'کمونیسم' یاد می کنند – به عنوان شرط لازم برای خودگردانی فردی در نظر گرفته شد. این امر می توانست دست کم به توضیح برخی سردرگمی های نمایان پیرامون اصطلاح برابری طلبی کمک کند: امکان ظهور سلسله مراتب تصریحی وجود دارد ولی با این وجود تا حد زیادی نمایشی باقی می ماند یا خود را به جنبه های خیلی محدود حیات اجتماعی محدود می کنند. اجازه دهید برای لحظه ای به نوئرهای سودانی بازگردیم. از زمانی که انسان شناس اجتماعی آکسفورد اوانز پرپچارد<sup>۲۵</sup> مردم نگاری کلاسیک خود را از آنان در دهه ی ۱۹۴۰ منتشر کرد، نوئرها به عنوان الگوی بسیاری در جوامع 'برابری طلب' آفریقا باقی ماندند. آنها حتی از دور چیزی شبیه نهادهای دولتی نداشتند و بخاطر ارزش بالایی که آنها برای استقلال شخصی قائل بودند، بدنام بودند. اما در اواخر دهه ی ۱۹۶۰ ، انسان شناسان فمینیستی مانند کاتلین گوگ<sup>۲۶</sup> نشان می دادند که بازم در اینجا شما نمی توانید از برابری موقعیت صحبت کنید: مردان در جوامع نوئری بین 'اشراف زادگان' (با پیوندهای اجدادی در منطقه ای که می زیستند) 'بیگانگان' و اسیران جنگی دونپایه که به زور در حملات به جوامع دیگر گرفتار شده بودند، تقسیم می شدند. هیچدام از این تمایزات کاملاً رسمی نبودند. آنگونه که گوگ اشاره داشت در حالی که اوانز پرپچارد در نتیجه چنین تفاوت هایی را عملاً ناپی آیند نگاشته بود، تفاوت در طبقه دال بر دسترسی متفاوت به زنان بود. فقط اشراف می توانستند احشام کافی برای آن چیزی انباشت کنند که نوئرها آنرا ازدواج 'شایسته' قلمداد می کردند – که در آن یکی می توانست مدعی مقام پدری بر کودکان باشد و از این رو پس از مرگ به عنوان اجدادشان از او یاد شود. پس آیا اوانز پرپچارد بسادگی اشتباه می کرد؟ نه دقیقاً. در واقع در حالی که طبقه و دسترسی متمایز به احشام وقتی مطرح می شد که مردم در تدارک ازدواج ها بودند، آنها تقریباً هیچ نگاهی به موقعیت های دیگر

<sup>24</sup> Eleanor Leacock

<sup>25</sup> E.E. Evans-Pritchard

<sup>26</sup> Kathleen Gough

## طلوع همه چیز

تاریخ نوین بشریت

دیوید گریبر و دیوید ونگرو

نداشتند. حتی در یک پیشامد رسمی نظیر رقص یا فدیة ، تعیین اینکه چه کسی بالاتر از همه است، می توانست غیرممکن باشد. از همه مهمتر، تفاوت ها در ثروت (احشام) هرگز به توانایی فرماندهی یا تحکم به تعظیم تبدیل نشد. در نقل قولی اغلب ذکر شده، اوانز پرچارد نوشت:

اینکه هر نوئری خود را بخوبی همسایه اش می انگارد، در هر حرکت شان پیداست. آنان بمانند اربابان زمینی قیافه می گیرند که براستی خودشان را برای آن می پندارند. ارباب و بنده ای در جامعه خود ندارند بلکه فقط هم‌رتبه هایی هستند که خود را به عنوان نجیب ترین مخلوقات خدا تلقی می کنند ... حتی سوظن به یک دستور شخصی را آزار می دهد و او یا آنرا اجرا نمی کند و یا به شیوه ای غیرجدی و تاخیری آنرا اجرا می کند که بجای سرپیچی بیشتر توهین آمیز باشد.

اوانز پرچارد در اینجا به مردان اشاره دارد. در مورد زنان چطور؟ گوگ دریافت در حالی که زنان در امور روزمره به همان اندازه مردان کار می کردند، سیستم ازدواج آزادی زنان را تا حد زیادی از بین برده بود. اگر مردی نوعاً لازم بود که چهل گاو را برای تمول عروس بپردازد، بیش از هر چیز بدان معنی بود که نه فقط حق ادعای پدری بر فرزندان زن را داشت بلکه همچنین حق دسترسی انحصاری جنسی را پیدا می کرد که به نوبه ی خود به معنی حق مداخله در امور همسرش همچنین در جنبه های دیگر بود. با این حال بیشتر زنان نوئری 'بشایستگی' ازدواج نکردند. در حقیقت، پیچیدگی های سیستم چنان بود که بخش بزرگی رسماً اعلام می کردند که با ارواح یا دیگر زنان (که می توان آنها را برای اهداف نسبی مرد اعلام کرد) ازدواج کرده اند که در آن صورت اینکه چگونه باردار می شدند و فرزندان خود را بزرگ می کردند ، کار کسی جز خودشان نبود. حتی در حیات جنسی مضاف بر آن برای زنان همانقدر که برای مردان، آزادی فردی پذیرفته می شد مگر آنکه دلایل خاصی برای محدود کردن آن وجود داشته باشند. آزادی به قصد رهایی از منفعت فرد با دانستن اینکه در سرزمین های دوردست مورد استقبال قرار می گیرد؛ آزادی به قصد تغییر پس و پیش میان ساختارهای اجتماعی بسته به زمانی از سال، آزادی برای نافرمانی از صاحبان قدرت بدون عواقب به نظر می رسد همه به سادگی در میان اجداد دور ما پذیرفته شده اند حتی اگر امروز اکثر مردم به سختی آنها را قابل تصور بدانند. اگر چنین باشد، دست کم می توانیم پرسش اولیه خود را اصلاح کنیم: معمای واقعی زمان پیدایش نخست روسا و حتی پادشاهان و ملکه ها نیست، بلکه بیشتر زمانی است که دیگر امکانی برای خنداندن آنها در خارج از دادگاه بسادگی وجود نداشت. اکنون بدون شک درست است که در طول گستره ی وسیع تاریخ ما جمعیت های بزرگ تر و پایدارتر، حتی با نیروهای قدرتمندتری از تولید، حتی با مازاد مادی بیشتر و مردمانی با صرف حتی زمان بیشتری تحت سرکردگی دیگری را می یابیم. به نظر این نتیجه گیری منطقی می نماید که نوعی ارتباط بین این روندها وجود دارد. اما ماهیت آن ارتباط و مکانیسم های واقعی کاملاً نامشخص است. در جوامع معاصر ما خود را تا حد زیادی انسان آزاد می دانیم زیرا ما فاقد حاکمان سیاسی هستیم. نزد ما آنچه که 'اقتصاد' می نامیم بسادگی پذیرفته می شود که به طرز کاملاً متفاوتی نه بر اساس آزادی بلکه 'کارایی' سازماندهی شود و بنابراین دفاتر و طبقات مغازه ها نوعاً به زنجیرهای مطلق فرماندهی ترتیب اثر داده شوند. پس جای تعجب نیست که بیشتر تفکر و تعمق های اخیر بر ریشه های نابرابری بر تغییرات اقتصادی و بویژه دنیای کار تمرکز دارد. در اینجا نیز ما فکر می کنیم بسیاری از شواهد موجود به طور گسترده ای بد تعبیر شده اند. تمرکز بر کار دقیقاً تمرکز بر دارایی نیست هرچند اگر کسی بخواهد که بفهمد چگونه کنترل دارایی در ابتدا به قدرت فرماندهی تبدیل شد ، دنیای کار می تواند جایی معلومی برای جستجو باشد. با چارچوب بندی مراحل رشد انسان تا حد زیادی پیرامون شیوه هایی که مردم درگیر آذوقه اندوزی می شدند، اشخاصی نظیر آدام اسمیت و تورگو<sup>27</sup> به ناچار دست بکار شدند – که قبلاً از یک بابت تا حدودی از طبقه سوم – طبقه متوسط به حساب می آمدند. این یک دلیل ساده داشت که به آنها اجازه داد که ادعا کنند که جوامع خود به طور بدیهی برتر هستند ، ادعایی که در آن زمان دفاع از آن می توانست خیلی سخت تر باشد آنها را بر آن داشت که از هر معیاری غیر از کار مولد بهره جویند. تورگو و اسمیت شروع به نوشتن به این شیوه در دهه ی ۱۷۵۰ کردند. آنان به 'جامعه تجاری' به مثابه قله پیشرفتی رجوع کردند که در آن تقسیم بندی پیچیده ای از کار مستلزم قربانی شدن آزادی های بدوی بود ولی افزایش خیره کننده ای در ثروت و رفاه عمومی را

<sup>27</sup> Turgot

## طلوع همه چیز

تاریخ نوین بشریت

دیوید گریبر و دیوید ونگرو

تضمین می کرد. طی چندین دهه بعد، اختراع اسکلت گرداننده ریسندگی<sup>28</sup>، دستگاه بافندگی آرک رایت<sup>29</sup> و سرانجام نیروی محرکه بخار و زغال سنگ و در نهایت ظهور طبقه کارگر صنعتی پایدار (و به طور روز افزون خودآگاه) به طور کامل شرایط مباحثه را تغییر دادند. ناگهان نیروهایی از تولید وجود داشتند که بدان ها فکری هم نمی شد. اما افزایش حیرت آوری نیز در مقدار ساعاتی بود که برای کار انتظار می رفت. در کارخانه های جدید، روزهای دوازده تا پانزده ساعته و هفته های شش روزه استاندارد به شمار می آمدند. تعطیلات حداقل بود. (جان استوارت میل اعتراض کرد که همه ی ماشین آلات صرفه جویی در نیروی کاری که تاکنون اختراع شده اند، حتی زحمت یک انسان را کمتر نکرده اند.) در نتیجه و طی تحول قرن نوزدهم، تقریباً همه کسانی که در مورد جهت کلی تمدن بشری بحث می کردند، مسلم می دانستند که پیشرفت تکنولوژی عامل محرک کل تاریخ است و اینکه اگر پیشرفت داستان رهایی بشر بود، می توانست فقط به معنی رهایی از 'مشقت غیرضروری' باشد؛ عاقبت علم در زمان آینده می توانست دست کم ما را از اشکال بسیار تحقیرکننده، طاقت فرسا و سوهان روح کار برهاند. در واقع در اواخر دوران ویکتوریا بسیاری شروع به بحث در این زمینه کردند که این امر قبلاً اتفاق افتاده بود. آنها ادعا می کردند که کشاورزی صنعتی و ابزارهای جدید صرفه جویی در نیروی کار قبلاً ما را بسوی جهانی رهنمون می کردند که همه می توانستند از موجودیت فراغت و فزونی لذت ببرند و آنجا همان جایی است که ما مجبور نیستیم بیشتر عمر بیداری خود را صرف پادویی برای دستورات شخص دیگری بکنیم. مسلماً این باید برای اتحادیه های کارگری رادیکال ادعایی عجیب به نظر می رسید که در اواخر دهه ی ۱۸۸۰ مجبور بودند در نبردهایی منظم با پلیس و کارآگاهان برای کسب یک روز هشت ساعته درگیر شوند یعنی بدست آوردن حق یک رژیم کاری هشت ساعته که بارون قرون وسطایی، توقع آنرا می توانست برای رعیت هایش ناحق بپندارد. با این حال شاید به عنوان پاسخی به چنین کارزارهایی، روشنفکران ویکتوریایی شروع به بحث در این مورد کردند که دقیقاً برعکس این موضوع صادق است: آنها بر این باور بودند که 'انسان بدوی' درگیر مبارزه ای دائمی برای بقای خود بوده است. زندگی در جوامع اولیه بشری همیشه کاری سخت بود. دهقانان اروپایی یا چینی یا مصری از سحر تا غروب برای گذران زندگی خون دل می خوردند و همینطور بدنبال آن، حتی رژیم های کاری وحشتناک عصر دیکنزی<sup>30</sup> در واقع بهبودی بر آنچه بودند که از قبل حاصل شده بود. همه ی آنچه را که ما در مورد آن بحث می کنیم، آنها اصرار می ورزیدند که خرامش بهبود است. در سرآغاز سده بیستم، چنین استدلالی در همه جا به عنوان عقل سلیم پذیرفته شده بود. این همان چیزی است که از مقاله ی سال ۱۹۶۸ مارشال ساهلینز<sup>31</sup> 'جامعه مرفه آغازین' این چنین رویدادی تاریخی ساخته است و بدین خاطر است که اکنون باید هم برخی از مفاهیم ضمنی و هم محدودیت ها را در نظر بگیریم. احتمالاً تاثیرگذارترین مقاله انسان شناسی که تاکنون نگاشته شده است، آن حکمت ویکتوریایی فرتوت را - که هنوز در دهه ی ۱۹۶۰ رایج بود - با خلق بحث و مباحثاتی ناگهانی و با الهام بخشی بر همگان از سوسیالیست ها گرفته تا هیپی ها در اوج وارونه ساخت. شاید کلیه مکاتب فکری (بدوی گرایی، مهار رشد) بدون آن هرگز نمی توانستند به سرانجام برسند ولی ساهلینز هم در زمانی می نگاشت که باستان شناسان در مقایسه با آنچه که اکنون می دانیم هنوز اطلاعات نسبتاً کمی در مورد مردمان ماقبل کشاورزی داشتند. پس شاید بهتر باشد قبل از پرداختن به شواهدی که امروز در اختیار داریم و دیدن وصله های چسبیده به آن، ابتدا نگاهی به استدلال او بیاندازیم.

در این نگاه ما 'جامعه مرفه آغازین' مارشال ساهلینز را مورد بحث قرار می دهیم و آن چیزی را مورد تامل قرار می دهیم که می تواند زمانی روی دهد که حتی پربینش ترین انسان ها در مورد ماقبل تاریخ در غیاب شواهد موجود می نگارند

<sup>28</sup> Spinning Jenny

<sup>29</sup> Arkwright Loom

<sup>30</sup> Dickensian

<sup>31</sup> Marshall Sahlins

## طلوع همه چیز

تاریخ نوین بشریت

دیوید گریبر و دیوید ونگرو

مارشال ساهلینز کار خود را در اواخر دهه ۱۹۵۰ به عنوان یک نئوتکامل گرا آغاز کرد. زمانی که 'جامعه مرفه آغازین' منتشر شد، او همچنان بخاطر کارش با المان سرویس<sup>۳۲</sup> بسیار معروف بود که چهار مرحله را برای پیش روی سیاسی انسان از دسته ها به قبایل، رئیس سالاری ها و دولت ها مطرح می کرد. همه ی این اصطلاحات امروز نیز به طور گسترده مورد استفاده قرار می گیرند. در سال ۱۹۶۸، ساهلینز دعوتی را پذیرفت تا یک سال را در آزمایشگاه کلود لوی استراوس<sup>۳۳</sup> در پاریس بگذراند. او بعداً گزارش داد که در آنجا هر روز در کافه تریا با پیر کلاسترز<sup>۳۴</sup> (کسی که به نگاشتن جامعه علیه دولت ادامه می داد) با بحث در مورد داده های قوم نگاری و مستعد بودن یا نبودن جامعه برای انقلاب ناهار می خورد. آن روزها، روزهای بی پروایی در دانشگاه های فرانسه بودند، روزهایی مملو از بسیج های دانشجویی و جنگ های خیابانی که در نهایت به قیام دانشجویی/کارگری می ۱۹۶۸ ختم شد(که در طی آن لوی استراوس از یک بی طرفی پرنخوت حمایت می کرد ولی ساهلینز و کلاسترز تبدیل به شرکت کنندگان پرشور شدند). در میان همه ی این جوش و خروش های سیاسی، ماهیت کار، لزوم کار، روی گردانی از کار، امکان حذف تدریجی کار همگی موضوعات داغ مباحثه در محافل سیاسی و فکری بودند. شاید مقاله ساهلینز بدرستی آخرین نمونه عالی از دسته ی 'پیشاتاریخی گمانه زنی' به ابداع روسو باشد که نخستین بار در مجله ی عصر جدید ژان پل سارتر چاپ شد. این استدلال را مطرح می کرد، حداقل وقتی نوبت به ساعت کاری می رسد، روایت ویکتوریایی پیشرفت مستمر، صرفاً پسرقت است. تکامل فناوری، مردم را از ضرورت مادی رها نکرده است. مردم کمتر کار نمی کنند. تمامی شواهدی که او از آن استدلال داشت نشان می دهد که در طول تاریخ بشریت در عوض مقدار کل ساعاتی که اکثر مردم صرف کار می کنند رو به افزایش بوده است. بحث ساهلینز از همه بیشتر بر این تاکید داشت که مردم در اعصار پیشین ضرورتاً فقیرتر از مصرف کنندگان امروزی نبودند. او در واقع ادعا داشت که بی تردید می توان گفت که بیشتر تاریخ اولیه ما انسان ها زیستن در ناز و نعمت مادی زیاد بوده است. درست است، ممکن است یک علوفه جو بر اساس معیارهای ما بسیار فقیر به نظر برسد اما اعمال معیارهای ما بدیهی است که مضحک بود. 'فراوانی' معیار مطلق نیست. فراوانی به موقعیتی اشاره دارد که فرد دسترسی آسان به هر چیزی را دارا باشد که احساس می کند برای داشتن یک زندگی شاد و راحت به آن نیاز دارد. ساهلینز با آن معیارها استدلال داشت که اکثر علوفه جویان شناخته شده متمدن هستند. این حقیقت که بسیاری از شکارچیان و حتی باغبانان به نظر می رسد که تنها چیزی بین دو یا چهار ساعت در روز را صرف انجام آن چیزی کرده باشند که می تواند به عنوان 'کار' تعبیر شود، خود گواه بر این بود که برآوردن نیازهای آنها چقدر آسان است. قبل از ادامه شایان ذکر است که تصویر آشکاری که ساهلینز ارائه می داد صحیح به نظر می رسد. همانطور که در بالا اشاره کردیم، بازهم میانگین رعیت های تحت ستم قرون وسطایی کمتر از یک اداره ی نه تا پنجمی امروزی یا کارگر کارخانه کار می کردند و جمع کنندگان فندق و گاوچران هایی که سنگ های بزرگ را برای ساخت استون هنج<sup>۳۵</sup> به زور می کشیدند قریب به یقین به طور متوسط از آن هم کمتر کار می کردند. تنها تا همین اواخر ثروتمندترین کشورها شروع به پیچ و تاب دادن به چنین چیزهایی پیرامون آن کرده اند (بدیهی است که اکثر ما با اینکه کاهش روی هم رفته ی ساعات کاری محتملاً آنقدرها که فکر می کنیم چشمگیر نیست، به اندازه کارگران بارانداز ویکتوریایی کار نمی کنیم) و برای بسیاری از جمعیت جهان اوضاع هنوز بجای بهتر شدن بدتر می شود. آنچه که در آزمون های زمان کمتر باز می ایستد به حق تصویری است که اکثر خوانندگان از مقاله ساهلینز برداشت می کنند: شکارچیان خوش شانس که بیشتر اوقات خود را در سایه در حال معاشقه با تشکیل محافل طبل زنی یا قصه گویی می گذرانند و همه ی اینها مرتبط با نمونه های قوم نگاری عمدتاً سان، امبوتی و هادزا بودند که او از آنها استفاده می کرد. در فصل آخر، ما شماری از دلایلی را مطرح می کنیم که کان سان(بوشمن) را در دهه ی ۱۹۶۰ در حواشی کالاهاری و هادزای فلات سرنگتی تا این اندازه به عنوان نمونه هایی از آنچه که جامعه انسانی اولیه نظیر آن می توانسته باشد، محبوب ساخت. یکی از دلایل صرفاً در دسترس بودن داده ها بود: تا دهه ی ۱۹۶۰ آنها در زمره ی تنها جمعیت های جستجوگر باقی مانده ای بودند که هنوز چیزهایی نظیر شیوه سنتی زندگی شان را

<sup>32</sup> Elman Service

<sup>33</sup> Claude Lévi-Strauss

<sup>34</sup> Pierre Clastres

<sup>35</sup> Stonehenge

## طلوع همه چیز

تاریخ نوین بشریت

دیوید گریبر و دیوید ونگرو

حفظ کرده بودند. همچنین در این دهه بود که انسان شناسان شروع به پیشبرد مطالعات تخصیص زمان به طور سیستماتیک با ثبت آن چیزی کردند که اعضای جوامع مختلف در طول دوره یک روز نوعی انجام داده و برای آن وقت می گذاشتند. همچنین به نظر می رسید چنین تحقیقاتی با علوفه جویان آفریقایی با کشفیات برجسته ای از تیره انسان های اولیه فسیلی همخوانی داشته و پس از آن توسط لوئیس<sup>۳۶</sup> و مری لیکی<sup>۳۷</sup> در بخش های دیگر قاره از جمله دره اولدووای<sup>۳۸</sup> در تانزانیا جور شدند. از آنجایی که برخی از این شکارچیان متاخر در محیط هایی شبیه ساوانا زندگی می کردند که بی شباهت به آن محیط هایی نیستند که به نظر می رسد در آنها گونه های اکنون ما تکامل یافته باشند، در اینجا - در این جمعیت های زنده - این تصور را اغوا می کرد که می توان نگاهی اجمالی به جامعه بشری در چیزی شبیه به حالت اولیه آن را داشت. علاوه بر این نتایج آن مطالعات تخصیص زمان اولیه، شگفتی عظیمی را حاصل آورد. شایان ذکر است که در دهه های پس از جنگ هنوز انسان شناسان و باستان شناسان روایت قدیمی قرن نوزدهمی از «مبارزه» اولیه بشریت برای وجود داشتن را بسیار بدیهی می دانستند. در گوش ما بسیاری از لفاظی های رایج حتی در میان کار کشته ترین محققان به نظر افاده آمیز می رسند: 'انسانی که کل عمرش را صرف تعقیب و گریز حیوانات می کند تا آنها را برای خوردن بکشد' این را مورخ ماقبل تاریخی رابرت بریدوود<sup>۳۹</sup> در سال ۱۹۵۷ نوشته بود، 'یا حرکت از یک مزرعه ی توت به مزرعه ی دیگر، خودش درست مثل زیستن یک حیوان است.' این اولین مطالعات کمی هستند که هنوز به طور جامع چنین اظهاراتی را رد می کنند. آنها نشان دادند که حتی در محیط های کاملاً نامهمان نواز نظیر بیابان های نامیبیا یا بوتسوانا<sup>۴۰</sup>، علوفه جویان می توانند براحتی به همه افراد گروه خود غذا دهند و هنوز سه تا پنج روز هفته را فرصت درگیر شدن در فعالیت های بسیار انسانی از قبیل حرف های صمیمی زدن، مباحثه کردن، بازی کردن، رقصیدن یا مسافرت کردن برای لذت را داشته باشند. در دهه ی ۱۹۶۰ محققان شروع به درک این موضوع کرده بودند که بسیار دور از اینکه کشاورزی نوعی پیشرفت علمی قابل توجه باشد، علوفه جویان ( کسانی که سرانجام با آشنایی زیاد به تمامی جنبه های رشد گیاهان خوراکی نائل شدند) به طور کامل از چگونگی کاشت و برداشت غلات و سبزیجات آگاه بودند. آنها فقط دلیل اینکه چرا باید اینکار را می کردند، متوجه نشدند. 'چرا باید بکاریم'، یکی از آگاهی دهندگان کونگ<sup>۴۱</sup> آنرا در عبارتی بیان کرد که از آن زمان تاکنون در هزار رساله در مورد منشأ کشاورزی ذکر شده است - 'چه موقع این همه آجیل مونگونگو<sup>۴۲</sup> در جهان وجود دارد؟' ساهلینز بدرستی نتیجه گرفت که برخی از ماقبل تاریخ شناسان پذیرفته بودند که سهل انگاری فنی واقعاً یک تصمیم اجتماعی خودآگاه بوده است: چنین علوفه جویانی انقلاب نوسنگی را به منظور حفظ فراغت شان رد کرده بودند. انسان شناسان هنوز در تلاش بودند تا با همه اینها کنار بیایند که ساهلینز برای نتیجه گیری بزرگتر وارد عمل شد. خلیقات علوفه جوی باستانی از فراغت ('مسیر ذن'<sup>۴۳</sup> به فراوانی) تنها زمانی در عمل متوقف شد یا آنطور که ساهلینز تخمین زده بود، که مردم در نهایت - به هر دلیلی - شروع به استقرار در یک مکان و پذیرش مشقت های کشاورزی کردند. آنها این کار را به هزینه هنگفتی به انجام رساندند. فقط ساعت های روز افزون کار پر زحمت نبود که در پی آن می آمد، بلکه بیش از همه فقر، بیماری، جنگ و برده داری همگی از طریق رقابت بی پایان و جستجوی بی معنای لذت های جدید، قدرت های جدید و اشکال جدید ثروت تشدید شدند. 'جامعه مرفه آغازین' ساهلینز با یک حرکت ماهرانه از نتایج مطالعات تخصیص زمان برای بیرون کشیدن گلیم از زیر پای قصه ی سنتی تمدن بشری استفاده کرد. ساهلینز همانند وودبرن، نسخه ی روسو از سقوط را کنار می گذارد، ایده ای که - برای بازبینی عواقب احتمالی اقداماتمان در گردآوری، انباشت و پاسداری از مالکیت خیلی احمقانه ای بوده که ما از زنجیرهایمان کورکورانه گذشتیم - مستقیم ما را به باغ عدن باز می

<sup>36</sup> Louis

<sup>37</sup> Mary Leaky

<sup>38</sup> Olduvai Gorge

<sup>39</sup> Robert Braidwood

<sup>40</sup> Botswana

<sup>41</sup> Kung

<sup>42</sup> Mongongo

<sup>43</sup> Zen

## طلوع همه چیز

تاریخ نوین بشریت

دیوید گریبر و دیوید ونگرو

گرداند. اگر امتناع از کشاورزی حق انتخابی آگاهانه می بود، آنگاه در آغوش کشیدن آن همان عمل بود. ما انتخاب کردیم که از میوه های درخت دانش مصرف کنیم و به همین خاطر ما مجازات شدیم. همانگونه که سنت آگوستین<sup>44</sup> گفت، ما علیه خدا شورش کردیم و مشیت الهی، علت امیال خود ما در جهت شورش علیه حس خوب عقلانی ما بود؛ مجازات ما برای گناه نخستین، نامتناهی بودن امیال جدیدمان است. اگر در اینجا یک تفاوت اساسی با داستان کتاب مقدس وجود داشته باشد، آن سقوطی است که (به گفته ی ساهلینز) یکبار اتفاق نیفتاد. ما متلاشی نشدیم که پس از آن به آرامی خود را عقب بکشیم. آن هنگام که کار و فراوانی حادث می شوند، به نظر می رسد که هر پیشرفت تکنولوژیکی جدیدی باعث سقوط بیشتر ما می شود. اثر ساهلینز یک شرح اخلاقی درخشان است. با این حال، نقص آشکاری وجود دارد. کل استدلال یک 'جامعه مرفه آغازین' تنها به یک پیش فرض شکننده متکی بود: اینکه بیشتر انسان های ماقبل تاریخی به شیوه ی خاص علوفه جویان آفریقایی زندگی می کردند. همانطور که ساهلینز مایل به پذیرش آن به طور کامل بود، این فقط یک حدس بود. او در خاتمه ی مقاله خود پرسید که آیا 'شکارچیان حاشیه ای از قبیل بوشمن های کالاهاری' واقعاً هر کدام نسبت به علوفه جویان کالیفرنایی (که ارزش زیادی برای کار سخت قائل بودند) یا سواحل شمال غربی (با جوامع طبقاتی و انباشت ثروتشان) نماینده شرایط پارینه سنگی بودند؟ ساهلینز تصدیق کرد، خیر. این مشاهده اغلب نادیده گرفته شده بسیار مهم است. این همان چیزی نیست که ساهلینز در عبارات خود 'جامعه مرفه آغازین' از آن یاد می کند. در عوض، او تصدیق می کند، همانطور که راه های زیادی می توانسته اند برای آزادی مردمان آزاد وجود داشته باشند، برای جوامع مرفه (آغازین) می توانسته بیش از یک راه برای مرفه بودن موجود باشد. همه ی شکارچیان متاخر، برای اوقات فراغت بیش از کار ارزش قائل نبودند، درست همانطور که همه در نگرش های بی قیدی نسبت به مالکیت های خصوصی کونگ یا هادزا سهم نبودند. به عنوان مثال علوفه خواران در شمال غرب کالیفرنیا بخاطر طمع شان در سازماندهی بخش عمده زندگی شان حول انباشت پول صدی<sup>45</sup> و گنجینه های مقدس و پایبندی به اخلاق کاری سختگیرانه به منظور انجام چنین کارهایی انگشت نما بودند. ماهیگیران سواحل شمال غربی کانادا از سویی دیگر در جوامع بسیار طبقه بندی شده ای می زیستند که آدمیان غیراشرافی و بردگان به طرز بسیار شناخته شده ای سخت کوش بودند. به گفته ی یکی از انسان شناسان، کواکیوتل های جزیره ونکوور نه فقط مسکن و خوراک خوبی داشتند، بلکه دارای عرضه ای مسرفانه بودند: هر خانواری کفپوش های حصیری، جعبه ها، پتوهای خزدار از پوست درخت سرو<sup>46</sup>، ظروف چوبی، ملاقه های شاخی مانند و قایق های باریک و سبک را ساخته و در اختیار داشت. آنگونه که در ساخت و تولید آذوقه بود، هیچ نشانی از هزینه های اضافی تلاش در تولید بیشتر همان اقلام در کار نبود که غیرضروری دانسته شوند. کواکیوتل ها نه فقط خود را با انبوهی از دارایی های بی حد و حصر احاطه می کنند بلکه خلاقیت های بی شماری در طراحی و ساخت آنها بکار می برند که چنان نتایج چشمگیر و زیبایی را داشته است که به افتخار موزه های قوم نگاری جهان تبدیل شده است. (لوی استراوس به آن اوایل قرن توجه داشت که کواکیوتل ها نظیر جامعه ای بودند که در آن ده ها پیکاسو مختلف حضور داشتند که همگی به طور همزمان عمل می کردند.) این قطعاً نوعی فراوانی است اما به کلی متفاوت از کونگ یا امبوتی که پس از آن بیشتر به وضعیت اولیه انسان ها شباهت داشت: هادزای خوش خو یا علوفه جویان شمال غربی کالیفرنیا؟ در حال حاضر برای خواننده روشن خواهد شد این درست همان سوالی است که ما نباید بپرسیم. هیچ دولت واقعاً «نخستینی» وجود نداشت. هر کسی که اصرار دارد که وجود دارد، طبق تعریف سرگرم افسانه پردازی است (ساهلینز دست کم در این مورد انصافاً صادق بود). مدت ها قبل از اینکه انسان ها به کشاورزی روی آورند، ده ها هزار سال برای آزمایش روش های مختلف زندگی زمان داشتند. در عوض برای فهم چگونگی نسبت آن با پرسش ما، می توانیم آنرا با نگاهی به مسیر کلی تغییر بهتر به انجام برسانیم: چگونه انسان ها تا حد زیادی انعطاف و آزادی را از دست دادند که به نظر می رسد به یکباره طبقه بندی اجتماعی ما را منش نمایی کرده باشد و به گیر افتادن در روابط دائمی سلطه و اطاعت ختم شد. برای انجام این کار به معنای ادامه ی موضوع پرداخته شده در فصل سه با تعقیب نیاکان علوفه جوی

<sup>44</sup> St. Augustine

<sup>45</sup> Shell Money

<sup>46</sup> Cedar-bark

## طلوع همه چیز

تاریخ نوین بشریت

دیوید گریبر و دیوید ونگرو

مان ورای عصر یخی (یا دوران پلیستوسن) در مرحله ی گرم تر شدن آب و هوای جهانی موسوم به هولوسن<sup>۴۷</sup> می پردازیم. این نیز ما را به دور خواهد برد، خارج از اروپا، به مکان هایی مانند ژاپن و سواحل کارائیب در شمال آمریکا، جایی که گذشته های کاملاً جدید و غیرمنتظره در آن شروع به ظهور می کنند، آن گذشته هایی که – علی رغم تلاش های سرسختانه محققان برای نعل زدن آنها در جعبه های تکاملی مرتب – به هر سو که می نگرید به همان اندازه کوچک، عشایری و 'دسته های' برابری طلب به همان اندازه نیز می توان آنان را تصور داشت.

**که در آنها نشان می دهیم که چگونه اکتشافات جدید در مورد شکارچیان باستانی در آمریکای شمالی و ژاپن، تکامل اجتماعی را به دور محور خود می گردانند.**

در لوئیزیانای امروزی مکانی با نام دلخراش پاورتی پوینت<sup>۴۸</sup> وجود دارد. در اینجا هنوز می توانید بقایای عملیات خاکبرداری عظیمی را ببینید که بومیان آمریکایی در حدود ۱۶۰۰ سال قبل از میلاد ساخته اند. امروزه این مکان با چمنزارهای سرسبز و بیشه زارهای کاملاً پرورده شبیه چیزی است که بین یک منطقه مدیریت حیات وحش و یک باشگاه گلف قرار دارد. تپه ها و برآمدگی های پوشیده از علفی که به طور مرتب و آراسته ای از چمنزارهای بادقت پرورش یافته سر بر می آورند و حلقه های متحدالمرکزی را تشکیل می دهند که به یکباره در جایی که نهر بایو میکن<sup>۴۹</sup> آنها را از بین برده است، ناپدید می شوند (بایو بوسیله ی لوئیزیانای فرانسوی، از عبارت چاکتاوی<sup>۵۰</sup> بایوک<sup>۵۱</sup> مشتق یافته است). علیرغم بالاترین تلاش های طبیعت برای از بین بردن این خاکریزها، و بهترین تلاش مهاجران اولیه اروپایی برای انکار اهمیت آشکار آنها (به گمان آن ها، شاید این مکان ها محل سکونت نژاد باستانی گول ها بودند، یا یکی از قبایل گم شده اسرائیل<sup>۵۲</sup>)، آنها تحمل می کنند: شواهدی برای تمدن باستانی می سی سی سفلی و گواهی بر مقیاس دستاوردهای آن. باستان شناسان بر این باورند که این سازه ها در پاورتی پوینت، محوطه ای یادبودی را تشکیل می دادند که زمانی بیش از ۲۰۰ هکتار وسعت داشت و دو تپه خاکی عظیم (معروف به تپه های ماتلی<sup>۵۳</sup> و جکسون سفلی<sup>۵۴</sup>) که به ترتیب در شمال و جنوب قرار داشتند، در کنار آن قرار داشت. برای روشن کردن معنای این موضوع، شایان ذکر است که اولین شهرهای اوراسیا – مراکز اولیه زندگی مدنی نظیر اوروک<sup>۵۵</sup> در جنوب عراق یا هارپا<sup>۵۶</sup> – در مجموعی به وسعت ۲۰۰ هکتار شروع به اسکان کردند. این بدان معناست که کل طرح آنها می تواند به راحتی در محوطه تشریفاتی پاورتی پوینت قرار گیرد. مانند شهرهای اولیه اوراسیا، پاورتی پوینت از رودخانه ای بزرگ سرچشمه می گرفت، زیرا حمل و نقل از طریق آب، به ویژه کالاهای فله، در دوران اولیه بی نهایت آسان تر از حمل و نقل زمینی بود. همچون همانها، مرکزی از رشته تعاملات فرهنگی بسیار عظیم تری را شکل می داد. مردم و اندوخته ها از صدها مایل دورتر از شمال تا دریاچه های بزرگ و از خلیج مکزیک به جنوب به پاورتی پوینت می آمدند. از بالا از دید خدایی، بقایای ایستاده پاورتی پوینت شبیه به یک آمفی تئاتر غرق شده ی گول پیکر است. مکانی از ازدحام و قدرت، شایسته ی هر تمدن بزرگ کشاورزی. چیزی که نزدیک به یک میلیون متر مکعب خاک برای ایجاد زیرساخت تشریفاتی اش جابجا شده بود که به احتمال زیاد جهت آن به سمت آسمان بود زیرا برخی از تپه های آن،

<sup>47</sup> Holocene

<sup>48</sup> Poverty Point

<sup>49</sup> Bayou Macon

<sup>50</sup> Choctaw

<sup>51</sup> Bayuk

<sup>52</sup> Motely

<sup>53</sup> Lower Jackson

<sup>54</sup> Uruk

<sup>55</sup> Harappa

<sup>56</sup> Punjab

## طلوع همه چیز

تاریخ نوین بشریت

دیوید گریبر و دیوید ونگرو

مجسمه های عظیمی از پرندگان را تشکیل می دهند و آسمان ها را دعوت می کنند تا حضور آنها را شهادت دهند. اما مردمان پاورتی پوینت کشاورز نبودند و از نوشتن هم استفاده نمی کردند. آنان، شکارچیان، ماهیگیران و علوفه جویانی بودند که از منابع وحشی فراوان (ماهی، گوزن، آجیل و پرندگان آبی) در پایین دست می سی سی پی بهره برداری می کردند. آنها اولین شکارچیان در این منطقه نبودند که سنت های معماری عمومی را پایه گذاری کردند. این سنت ها را می توان بسیار فراتر از خود پاورتی پوینت در حدود ۳۵۰۰ سال قبل از میلاد ردیابی کرد که تقریباً زمانی است که شهرها برای اولین بار در اوراسیا ظهور کردند. همانطور که باستان شناسان اغلب خاطر نشان می کنند، پاورتی پوینت «مکانی از عصر سنگی در منطقه ای است که هیچ سنگی ندارد»، بنابراین مقادیر حیرت آور ابزارهای سنگی، سلاح ها، ظروف و زیورآلات سنگی که در آنجا یافت شده است، باید همگی در ابتدا از جای دیگری حمل شده باشند. مقیاس خاکبرداری های آن نشان می دهد که هزاران نفر در زمان های خاصی از سال با تجمع در آن محل به تعدادی فراتر از هر جمعیت شکارچی-گردآورنده شناخته شده ای در تاریخ می رسیدند. آنچه که از شفافیت کمتری برخوردار است چیزی است که آنان را مجذوب مس، سنگ چخماق، کریستال کوارتز، سنگ صابون و سایر مواد معدنی ساخته است و یا اینکه چند وقت یکبار به آنجا می آمدند و تا چقدر می ماندند. ما به سادگی نمی دانیم. آنچه ما می دانیم این است که سرنیزه ها و خدنگ های پاورتی پوینت در ته رنگ هایی غنی از سنگ های قرمز، سیاه، زرد و حتی آبی هستند و اینها فقط رنگ هایی هستند که ما تشخیص می دهیم. طبقه بندی های باستانی بدون شک دقیق تر بودند. اگر سنگ ها با چنان دقتی انتخاب می شدند، می توانستیم آنچه را که با رسن ها، الیاف ها، دواها و هر موجود زنده ای که از آن به عنوان غذا یا سم استفاده می شده است، تصور کنیم. چیز دیگری که می توانیم کاملاً از آن مطمئن باشیم این است که «تجارت» روش مفیدی برای توصیف آنچه در اینجا می گذرد نیست. یکی آنکه، تجارت دو طرفه است و پاورتی پوینت هیچ مدرک روشنی برای صادرات، یا در واقع هر نوع کالا ارائه نمی دهد.

این موضوع برای هر کسی که بقایای شهرهای اولیه اوراسیا مانند اوروک و هاراپا را مطالعه کرده است، که به نظر می رسد درگیر روابط تجاری پر جنب و جوش بوده اند، به طرز چشمگیری آشکار است: این مکان ها مملو از مقادیر صنعتی بسته بندی های سرامیکی هستند و محصولات صنایع دستی شهری آنها در همه جا یافت می شوند. علیرغم دامنه وسیع فرهنگی آن، اصلاً چیزی از این فرهنگ کالایی در پاورتی پوینت وجود ندارد. در واقع، مشخص نیست که آیا چیز زیادی از محل خارج می شود، حداقل از نظر مادی، به جز برخی از اقلام گلی مرموز معروف به «گوی های آشپزی»<sup>۵۷</sup>. که به سختی می توان آنها را کالاهای تجاری در نظر گرفت. منسوجات و پارچه ها ممکن است مهم بوده باشند، اما ما همچنین باید این احتمال را که بزرگترین دارایی های پاورتی پوینت نامشهود بوده است، در نظر بگیریم. امروزه اکثر کارشناسان بناهای تاریخی آن را به عنوان بیانی از هندسه مقدس، مرتبط با شمارش تقویم و حرکت اجرام آسمانی می دانند. اگر چیزی در پاورتی پوینت انباشت می شد، احتمالاً دانش بوده است: مالکیت معنوی آیین ها، احضار روح ها، آهنگ ها، رقص ها و تصاویر. احتمالاً نتوانیم از جزئیات آگاهی پیدا کنیم. این چیزی بیش از حدس و گمان است که بگوییم علوفه جویان باستانی اطلاعات پیچیده ای را در سراسر این منطقه و به شیوه ای بسیار کنترل شده مبادله می کردند. اثبات مادی از بررسی دقیق خود آثار خاکی بدست می آید. از آغاز تا انتهای دره بزرگ می سی سی پی و برخی راه های خارج از آن، مکان های کوچکتر دیگری در همان دوره وجود دارد. پیکربندی های گوناگون تپه ها و برآمدگی های آنها به طرز چشمگیری از اصول هندسی یکپارچه ای بر اساس واحد های سنجش استاندارد و نسبت هایی که ظاهراً بین مردمان اولیه در سراسر بخش قابل توجهی از قاره آمریکا مشترک بود، پیروی می کند. به نظر می رسد که سیستم زیربنایی حساب بر اساس ویژگی های تبدیلی مثلث های متساوی الاضلاع است که با کمک رسن ها و ریسمان ها مشخص شده و سپس به طرح بندی کارهای خاکی عظیم گسترش یافته است. این کشف قابل توجه توسط جان ای. کلارک<sup>۵۸</sup>، باستان شناس و صاحب مقام در جوامع پیش از کلمبیا در میان آمریکا، که در سال ۲۰۰۴ منتشر شد، توسط جامعه پژوهشی با پاسخ هایی از پذیرش سرد تا ناباوری محض مورد استقبال قرار گرفت، اگرچه به نظر نمی رسد هیچ کس واقعاً آن را رد کرده باشد. بسیاری ترجیح می دهند

<sup>57</sup> Cooking Balls

<sup>58</sup> John E. Clark



## طلوع همه چیز

تاریخ نوین بشریت

دیوید گریبر و دیوید ونگرو

به سادگی آن را نادیده بگیرند. خود کلارک به نظر می‌رسد از نتایج خود شگفت زده شده است. در فصل یازدهم به برخی مفاهیم گسترده‌تر باز می‌گردیم، اما در حال حاضر می‌توانیم به سادگی به ارزیابی یافته‌های کلارک توسط دو متخصص در این زمینه توجه کنیم که شواهدی را که او ارائه می‌کند نه تنها برای یک واحد اندازه‌گیری استاندارد، بلکه برای طرح‌بندی‌های هندسی و نیز می‌پذیرند. فواصل فاصله بین مجتمع‌های تپه اول از لوئیزیانا تا مکزیک و پرو، که چندین برابر از آن استاندارد را در خود جای داده است. در فصل یازدهم به برخی مفاهیم گسترده‌تر باز می‌گردیم، اما در حال حاضر می‌توانیم به سادگی به ارزیابی یافته‌های کلارک توسط دو متخصص در این زمینه توجه کنیم که شواهدی را که او ارائه می‌کند نه تنها برای یک واحد اندازه‌گیری استاندارد، بلکه همچنین برای طرح‌بندی‌های هندسی و فاصله گذاری ایستگاه‌های میان مجتمع‌های تپه اول از لوئیزیانا تا مکزیک و پرو که مضاربی از آن استاندارد را در خود جای داده است، می‌پذیرند. در اکثر موارد، یافتن سیستم اندازه‌گیری یکسان در چنین فواصلی ممکن است «یکی از تحریک‌کننده‌ترین مکاشفه‌های باستان‌شناسی معاصر» باشد و در حداقل موارد، نتیجه می‌گیرند، «کسانی که این آثار را ساخته‌اند، جستجوگران ساده و معمولی نبوده‌اند». با کنار گذاشتن این تصور (که در حال حاضر نامربوط بود) که چیزی به نام «علوفه جویان ساده و معمولی» وجود داشته است، باید گفت که حتی اگر نظریه کلارک فقط برای می‌سی‌سی‌پی سفلی و بخش‌های اطراف جنگل‌های شرقی صادق باشد، هنوز هم بسیار قابل توجه خواهد بود. مگر اینکه با نوعی تصادف کیهانی شگفت‌انگیز سروکار داشته باشیم، به این معنی است که کسی می‌بایست دانش تکنیک‌های هندسی و ریاضی برای انجام اندازه‌گیری‌های مکانی دقیق و اشکال مرتبط سازمان‌دهی کار را در فواصل بسیار طولانی منتقل می‌کرد. اگر چنین می‌بود، به نظر می‌رسد که آنها اشکال دیگری از دانش را نیز به اشتراک می‌گذاشتند: کیهان‌شناسی، زمین‌شناسی، فلسفه، پزشکی، اخلاق، جانوران، گیاهان، ایده‌هایی درباره مالکیت، ساختار اجتماعی، و زیبایی‌شناسی. در مورد پاورتی پوینت، آیا باید این را نوعی تبادل دانش با کالاهای مادی دانست؟ احتمالاً. اما حرکت اشیاء و ایده‌ها ممکن است به روش‌های دیگری نیز سازمان‌دهی شده باشد. همه‌ی آنچه که به یقین می‌دانیم این است که به نظر نمی‌رسد فقدان یک پایگاه کشاورزی مانع از آن نشده است که کسانی که در پاورتی پوینت جمع شده اند چیزی را ایجاد کنند که در نظر ما بسیار شبیه شهرهای کوچکی باشد که حداقل در طی زمان‌های معینی از سال میزبان یک زندگی غنی و از لحاظ فکری تأثیرگذار بودند. امروزه پاورتی پوینت یک پارک ملی و بنای تاریخی و میراث جهانی یونسکو است. علی‌رغم این نام‌گذاری‌های دارای اهمیت بین‌المللی، مفاهیم آن برای تاریخ جهان به ندرت مورد بررسی قرار گرفته است. یک کلان شهر شکارچی به اندازه یک دولت-شهر بین‌النهرین، پاورتی پوینت، مجموعه آنتولولایی گوبکلی تپه<sup>۵۹</sup> را کمی چیزی بیش از یک «تپه شکم‌گنده»<sup>۶۰</sup> که در واقع به معنای «گوبکلی تپه» در ترکی است، خلق می‌کند. با این حال، بجز جامعه کوچکی از متخصصان دانشگاهی و البته ساکنان و بازدیدکنندگان محلی، افراد بسیار کمی در مورد آن چیزی شنیده‌اند. سؤال واضح در این مقطع قطعاً باید این باشد: چرا پاورتی پوینت برای مخاطبان در سراسر جهان شناخته شده نیست؟ چرا در مباحث مربوط به منشأ زندگی شهری، تمرکز و پیامدهای آن برای تاریخ بشر به طور برجسته‌تری (یا به هیچ وجه) نمایش داده نمی‌شود؟ بدون شک، یک دلیل این است که پاورتی پوینت و پیشینیان آن (همانند مجموعه تپه بسیار قدیمی‌تری در واتسون بریک<sup>۶۱</sup>، در حوزه دریاچه اوآچیتای<sup>۶۲</sup> مجاور) در مرحله‌ای از ماقبل تاریخ آمریکا معروف به «کهنه<sup>۶۳</sup>» قرار داده شده‌اند. دوره کهنه بازه زمانی بسیار زیادی را بین طغیان پل خشکی برینگیا<sup>۶۴</sup> (که زمانی اوراسیا را به قاره آمریکا متصل می‌کرد) در حدود ۸۰۰۰ سال قبل از میلاد و بکارگیری اولیه و گسترش پرورش ذرت در بخش‌های خاصی از آمریکای شمالی تا حدود ۱۰۰۰ سال قبل از میلاد در بر می‌گیرد. یک کلمه، برای هفت هزار سال از تاریخ بومی. باستان‌شناسانی که برای اولین بار این دوره را نامگذاری کردند - که در واقع بیشتر یک سیلی زمانی در صورتی است که اساساً اعلام می‌شد، "این دوره قبل از وقوع هر اتفاق مهمی است." زمانی که شواهد غیرقابل انکاری

<sup>59</sup> Göbekli Tepe

<sup>60</sup> Potbelly Hill

<sup>61</sup> Watson's Brake

<sup>62</sup> Ouachita

<sup>63</sup> Archaic

<sup>64</sup> Beringia

## طلوع همه چیز

تاریخ نوین بشریت

دیوید گریبر و دیوید ونگرو

ظاهر شد مبنی بر اینکه همه چیزهای مهم واقعاً اتفاق می‌افتند، و نه فقط در حوضه می‌سی‌سی‌پی، تقریباً چیزی شبیه به شرم‌آوری باستان‌شناسی بود. از آنرو وقتی که شواهد انکارناشدنی شروع به آشکارسازی این کردند که برآستی چیزهای مهم همه جوره اتفاق افتاده اند و فقط در حوزه رودخانه می‌سی‌سی‌پی نبودند، تقریباً چیزی شبیه به شرمساری باستان‌شناسانه بود. در سواحل اقیانوس اطلس و اطراف خلیج مکزیک ساختارهای مرموزی وجود دارند: به اندازه پاورتی پوینت قابل توجه هستند، اما حتی کمتر شناخته شده هستند. آنها که از پوسته ای از تجمعات بزرگ تشکیل شده اند، از حلقه های کوچک گرفته تا "آمیفتاترهای" عظیم U شکل مانند دره رودخانه سنت جانز<sup>65</sup> در شمال شرقی فلوریدا را شامل می‌شوند. اینان ویژگی‌های طبیعی نبودند. همچنین این ویژگی‌ها در فضاهایی ساخته می‌شدند که روزی هزاران جمعیت شکارچی-گردآورنده در آن جمع می‌شدند. در شمال و غرب، در سوی دیگر قاره، شگفتی‌های بیشتری از سواحل بادخیز بریتیش کلمبیا به چشم می‌خورد: سکونتگاه‌ها و استحکامات با عظمت خیره‌کننده که قدمت آن‌ها به ۲۰۰۰ سال قبل از میلاد برمی‌گردد، با اقیانوس آرامی که قبلاً با مفتضحات جنگ و تجارت دوررس آشنا بود. در مورد تاریخ شکارچی، آمریکای شمالی تنها بخشی از جهان نیست که در آن توقعات تکاملی به سمت یک برخورد بزرگ با رکورد‌های باستان‌شناسی پیش می‌روند. در ژاپن و جزایر مجاور، یکی دیگر از نام‌گذاری‌های فرهنگی یکپارچه - «جومون»<sup>66</sup> - از حدود ۱۴،۰۰۰ قبل از میلاد تا ۳۰۰ قبل از میلاد طی بیش از ۱۰۰۰۰ سال از تاریخ علوفه‌جو، تسلط داشته است. باستان‌شناسان ژاپنی زمان زیادی را صرف تقسیم دوره جومون به روش‌های پیچیده ای می‌کنند که دانشمندان پیشگام آمریکای شمالی اکنون با «کهنه» خود میکنند. با این حال، افراد دیگری، چه موزه‌داران و چه خوانندگان کتاب‌های درسی دبیرستان، هنوز با تکینگی فاحش اصطلاح «جومون» مواجه هستند که دربرگیرنده دوره‌های طولانی قبل از ورود برنج‌کاری به ژاپن است و ما را با تصویری از یک محافظه‌کاری بی‌مزه تنها می‌گذارد، زمانی که واقعاً هیچ اتفاقی نیفتاده است. اکتشافات باستان‌شناسی اکنون نشان می‌دهند که چقدر این اشتباه است. ایجاد یک گذشته ملی جدید ژاپنی یک اثر جانبی تا حدی متناقض مدرنیزاسیون است. پس از اوج‌گیری اقتصادی ژاپن در دهه ۱۹۶۰، هزاران مکان باستان‌شناسی کشف، حفاری و به دقت ثبت شده است، چه در نتیجه پروژه‌های ساخت و ساز برای جاده‌ها، راه آهن، مسکن یا نیروگاه‌های هسته‌ای و یا به عنوان بخشی از تلاش‌های عظیم امداد و نجات متقبل شده بدنبال فجایع زیست‌محیطی از قبیل زلزله سال ۲۰۱۱ توهوکو<sup>67</sup>. نتیجه‌ی آن، آرشو عظیمی از اطلاعات باستان‌شناسی است. آنچه که از این هزارتوی داده‌ها ظاهر می‌شود، تصویری کاملاً متفاوت از وضعیت جامعه قبل از ورود کشت برنج سیرابی از شبه جزیره کره به ژاپن است. در سراسر مجمع‌الجزایر ژاپن، بین ۱۴۰۰۰ تا ۳۰۰ سال قبل از میلاد، چرخه‌های صد ساله هسته‌زایی و پراکندگی سکونتگاه‌ها می‌آمدند و می‌رفتند. بناهای یادبود از چوب و سنگ بالا می‌رفتند و دوباره به زیر کشیده می‌شدند یا رها می‌شدند. سنت‌های آیینی مفصل، از جمله تدفین مجلل، شکوفا شد و رو به زوال گشت. صنایع دستی تخصصی، از جمله دستاوردهای چشمگیر در هنرهای سفالگری، چوب و لاک‌الکل، زیاد و کم شد. در سنت‌های انواع تهیه‌ی غذای وحشی، تضادهای قوی منطقه‌ای مشهود است، از سازگاری‌های دریایی گرفته تا اقتصادهای مبتنی بر بلوط که هر دو از امکانات ذخیره‌سازی بزرگ برای منابع جمع‌آوری شده استفاده می‌کردند. ماری جوانا برای کف‌ها و استفاده تفریحی از مواد مخدر مورد استفاده قرار گرفت. در آنجا دهکده‌های کلان با انبارهای بزرگ و محوطه‌های آیینی به نظر بمانند روستاهایی می‌رسند که در سنای مارویاما<sup>68</sup> یافت می‌شوند. کل تاریخ اجتماعی فراموش شده پیشاکشاورزی ژاپن، در حال حاضر به مقدار زیادی به عنوان انبوهی از داده‌ها در اماکن و آرشوهای میراث دولتی در حال رو شدن هستند. در آینده، همین‌طور که ذره‌ها دوباره گرد هم می‌آیند، چه کسی می‌داند که چه چیزی پدیدار خواهد شد؟ اروپا نیز شاهد تاریخ پر جنب و جوش و پیچیده مردمان بدون کشاورزی پس از عصر یخبندان است. به بناهایی که به زبان فنلاندی پاتینکیرکو<sup>69</sup> یا کلیساهای غول‌پیکر دریای بوتنی<sup>70</sup> بین سوئد و فنلاند خوانده می‌شوند،

<sup>65</sup> St. Johns

<sup>66</sup> Jōmon

<sup>67</sup> Tōhoku

<sup>68</sup> Sannai Maruyama

<sup>69</sup> Jätinkirkko

<sup>70</sup> Bothnian Sea

## طلوع همه چیز

تاریخ نوین بشریت

دیوید گریبر و دیوید ونگرو

دست بیآزید: باروهای سنگی بزرگ، برخی از آنها تا ۱۹۵ فوت طول دارند، که بین سال‌های ۳۰۰۰ تا ۲۰۰۰ قبل از میلاد توسط علوفه‌جویان ساحلی بالا آمده‌اند و یا "پیکره بزرگ"، تیرچه‌ای توتمی به بلندی هفده فوت با کنده کاری‌هایی دقیق که از باتلاق ذغال سنگ نارس در سواحل دریاچه شجرسکو<sup>۷۱</sup>، در دامنه‌های شرقی اورال<sup>۷۲</sup> مرکزی نجات یافته است. قدمت پیکره به حدود ۸۰۰۰ سال قبل از میلاد مسیح، تنها بازمانده یک سنت دیرینه هنر علوفه‌جویان چوب در مقیاس بزرگ است که زمانی بناهایی را ایجاد می‌کرد که بر آسمان شمالی سایه می‌افکند. پس از آن به تدفین‌های آغشته به کهربا در کارلیا<sup>۷۳</sup> و جنوب اسکاندیناوی بیابید با کالاهای کنده کاری دقیق شان و اجساد ی که در حالت‌هایی گویا به نمایش درآمده‌اند و برخی از آداب و رسوم فراموش شده دوره میان‌سنگی را بازتاب می‌دهند. ثانیاً، همانطور که دیدیم، حتی مراحل اصلی ساختمان استون هنج که مدت‌ها با کشاورزان اولیه مرتبط بود، اکنون به زمانی مربوط می‌شود که کشت غلات عملاً کنار گذاشته شده بود و جمع‌آوری فندق بار دیگر در جزایر بریتانیا، در کنار دام پروری آغاز شد. در آمریکای شمالی، برخی از محققان شروع به صحبت اندکی ناشیانه از «کهنه‌ی نو» کرده‌اند، دوره‌ای تاکنون نامتصور از «بناهای بدون پادشاهان». حقیقت این است که ما هنوز اندکی از نظام‌های سیاسی نهفته در پس پدیده‌ای که اکنون تقریباً در سطح جهانی تأیید شده است، از یادبود علوفه‌جویان یا در واقع این که آیا برخی از این پروژه‌های تاریخی ممکن است شامل پادشاهان یا دیگر انواع رهبران باشد، می‌دانیم. آنچه که ما می‌دانیم این است که این امر ماهیت گفتگو در مورد تکامل اجتماعی را در قاره آمریکا، ژاپن، اروپا و بدون شک بیشتر جاهای دیگر برای همیشه تغییر می‌دهد. واضح است که علوفه‌جویان در پایان آخرین عصر یخبندان در پشت صحنه با انتظار بال‌هایی از گروهی از کشاورزان عصر نوسنگی در جهت بازگشایی تئاتر تاریخ حرکت نکردند. پس چرا این دانش جدید به ندرت با گزارشات ما از گذشته بشر ادغام شده است؟ چرا تقریباً همه (حداقل همه کسانی که متخصص آمریکای شمالی کهنه یا جومون ژاپن نیستند) هنوز طوری می‌نویسند که گویی چنین چیزهایی قبل از ظهور کشاورزی غیرممکن بود؟ البته، کسانی از ما که به گزارشات باستان‌شناسی دسترسی ندارند، می‌توانند معذور باشند. آن اطلاعاتی که به طرز گسترده‌تری وجود دارند، به خلاصه‌های خبری پراکنده و گاهی احساسی محدود می‌شوند که جمع‌آوری آنها در یک تصویر واحد بسیار سخت است. از سوی دیگر، پژوهشگران و محققان حرفه‌ای باید تلاش زیادی کنند تا اینقدر نادان بمانند. اجازه دهید برای لحظه‌ای برخی از اشکال عجیب بندبازی فکری مورد نیاز را در نظر بگیریم.

**چگونه این افسانه که علوفه‌جویان در حالتی از سادگی کودکانه زندگی می‌کنند امروزه زنده نگه داشته می‌شود (یا مغالطات**

**غیررسمی)**

بیابید بپرسیم که چرا حتی برخی از کارشناسان ظاهراً به سختی می‌توانند ایده گروه علوفه‌جوی بی‌خیال و بیکار را کنار بگذارند و این فرض دوگانه که «تمدن» به اصطلاح درست - شهرها، صنعتگران متخصص، متخصصان دانش رمزگونه - بدون کشاورزی غیرممکن خواهد بود. چرا هرکس به نوشتن تاریخ طوری ادامه می‌دهد که گویی مکان‌هایی نظیر پاورتی پوینت هرگز نمی‌توانسته وجود داشته باشند؟ این نمی‌تواند فقط نتیجه ذهن بینی مجموعه اصطلاحات سراسری آکادمیک باشد ("کهنه"، "جومون" و غیره). پاسخ حقیقی که ما پیشنهاد می‌کنیم با میراث گسترش استعمار اروپا سر و کار دارد و مخصوصاً تأثیر آن بر هر دو سیستم فکری بومی و اروپایی به ویژه با توجه به بیان حقوق مالکیت در زمین. به یاد بیاورید که مدت‌ها پیش از تصور ساهلینز از «جامعه مرفه آغازین» - منتقدان بومی تمدن اروپایی قبلاً استدلال می‌کردند که شکارچیان واقعاً موفق‌تر از سایر مردمان بودند زیرا می‌توانستند چیزهایی را که می‌خواهند و به آن‌ها نیاز دارند به راحتی بدست آورند. این قبیل دیدگاه‌ها را می‌توان در اوایل قرن شانزدهم پیدا کرد - به عنوان مثال، گفت‌وگوهای میکماق<sup>۷۴</sup> را به یاد بیاورید که پربایردها<sup>۷۵</sup> را با اصرار اینکه از فرانسوی‌ها

<sup>71</sup> Shigirskoe

<sup>72</sup> Ural

<sup>73</sup> Karelia

<sup>74</sup> Mi'kmaq

<sup>75</sup> Père Biard

## طلوع همه چیز

تاریخ نوین بشریت

دیوید گریبر و دیوید ونگرو

ثروتمندتر هستند، بسیار آزار می‌دادند، دقیقاً به همین دلیل. کاندیاریونک استدلال‌های مشابهی ارائه کرد با تاکید بر اینکه: «وحشی‌های کانادا، علی‌رغم فقرشان، از شما ثروتمندتر هستند، در میان این همه انواع و اقسام جنایاتی که به امتیاز من و تو به ارتکاب می‌رسند.» همانطور که دیدیم، منتقدان بومی نظیر کاندیاریونک که گرفتار لحظه‌های بلاغی شده‌اند، به کرات سرگذشت خود را اغراق می‌کنند حتی با بازی با این ایده که آنها فرزندان بی‌گناه و سعادت‌مند طبیعت هستند. آنها این کار را برای افشای آنچه که انحرافات نامأنوس سبک زندگی اروپایی می‌دانستند، انجام دادند. طعنه آمیز این است که با انجام این کار، آنها اغلب دست کسانی را بازی می‌کردند که استدلال می‌کردند - که فرزندان سعادت‌مند و بی‌گناه طبیعت هستند - آنها نیز هیچ حق طبیعی نسبت به سرزمین خود ندارند. در اینجا مهم است که کمی از مبنای قانونی برای خلع ید از مالکیت افرادی بدانیم که این بداقبالی را داشتند که قبلاً در سرزمین‌های مورد تملک حریصانه ی مهاجران اروپایی زندگی می‌کردند. تقریباً همیشه همان چیزی بود که وکلای قرن نوزدهم آن را «برهان کشاورزی» می‌نامیدند، اصلی که نقش عمده ای در جابجایی هزاران نفر از مردم بومی از سرزمین‌های اجدادی در استرالیا، نیوزیلند، آفریقای جنوب ساحارا و قاره آمریکا ایفا کرده است: فرآیندهایی که معمولاً با تجاوز جنسی، شکنجه و کشتار دسته جمعی انسان‌ها و اغلب نابودی کل تمدن‌ها همراه بوده است. تصاحب استعماری زمین‌های بومی اغلب با برخی ادعاهای مداخله جویانه شروع می‌شد که مردم علوفه جو واقعاً در یک وضعیت طبیعی زندگی می‌کردند که به این معنی بود که آنها بخشی از زمین در نظر گرفته می‌شدند اما هیچ ادعای قانونی برای مالکیت آن نداشتند. تمام مبنای سلب مالکیت، به نوبه خود، بر این فرض بود که ساکنان فعلی آن سرزمین‌ها واقعاً کار نمی‌کردند. آن استدلال به رساله دوم دولت جان لاک (۱۶۹۰) برمی‌گردد که در آن او استدلال کرد که حقوق مالکیت لزوماً از نیروی کار ناشی می‌شود. با کار کردن زمین، کسی، کار کسی را با آن «می‌آمیزد». به این ترتیب، به یک معنا، بسط خود می‌شود. طبق گفته شاگردان لاک، بومیان تنبل این کار را انجام ندادند. لاک‌ی‌ها ادعا می‌کردند که آنها «مالکان زمین را بهبود» نمی‌بخشیدند، بلکه صرفاً از زمین برای ارضای نیازهای اساسی خود با حداقل تلاش استفاده می‌کردند. جیمز تولی<sup>۷۶</sup> یکی از مقامات راجع به حقوق بومیان، مفاهیم تاریخی را بیان می‌کند: زمین‌های مورد استفاده برای شکار و گردآوری خالی تلقی می‌شد، و اگر مردم بومی تلاش کنند اروپایی‌ها را تابع قوانین و آداب و رسوم خود کنند یا از سرزمین‌هایی دفاع کنند که اشتباهاً باور داشته‌اند که هزاران سال مالکیت آنها بوده است، از آن پس این آنها هستند که قوانین طبیعی را نقض می‌کنند و می‌توانند مانند جانوران وحشی مجازات یا "کشته" شوند. بدین ترتیب، کلیشه ی بومی بی‌خیال و تنبل که از طریق یک زندگی عاری از جاه‌طلبی مادی می‌گذشت، توسط هزاران فاتح اروپایی، سرکارگران مزارع و مقامات استعماری در آسیا، آفریقا، آمریکای لاتین و اقیانوسیه به‌عنوان بهانه‌ای برای استفاده از ترور دیوان سالارانه در جهت وادار سازی مردم محلی به کار: هر چیزی از بردگی آشکار گرفته تا رژیم‌های مالیاتی تنبیهی، بیگاری و عملگی استقراری جایگزین شد. همانطور که محققین حقوقی بومی سالهاست اشاره کرده‌اند، «برهان کشاورزی»، حتی در شرایط خاص خود، معنایی ندارد. راه‌های زیادی به غیر از کشاورزی به سبک اروپایی وجود دارد که از طریق آنها می‌توان مراقبت و بهره‌وری زمین را بهبود بخشید. آنچه که به چشم یک مهاجر وحشی به نظر می‌رسید، معمولاً طبیعت وحشی و بکر مناطری بودند که فعالانه توسط جمعیت‌های بومی برای هزاران سال از طریق وجین علف‌های هرز، هیمه زنی<sup>۷۷</sup>، سوزاندن، کود دهی و هرس کاری، کرت‌گری<sup>۷۸</sup> زمین‌های مصب رودخانه برای گسترش زیستگاه گل‌های وحشی خاص، ساختن باغ‌های صدفی در مناطق جزر و مدی برای افزایش تولید مثل صدف‌ها، ایجاد آب بندهایی برای گرفتن ماهیان آزاد، خاردار<sup>۷۹</sup>، خاویار و غیره، کنترل و ساماندهی می‌شدند. رویه‌ها اغلب کار فشرده بودند و توسط قوانین بومی تنظیم می‌شدند که چه کسی می‌توانست به نخلستان‌ها، مرداب‌ها، بسترهای ریشه، علفزارها و زمین‌های ماهیگیری دسترسی داشته باشد و چه کسی حق بهره‌برداری از چه گونه‌هایی را در هر زمان معین از سال دارد. چنین روش‌هایی

<sup>76</sup> James Tully

<sup>77</sup> oppicing

<sup>78</sup> Terracing

<sup>79</sup> Bass

## طلوع همه چیز

تاریخ نوین بشریت

دیوید گریبر و دیوید ونگرو

اغلب کار تنجیده بودند و از طریق قواعد بومی تنظیم می شدند که تعیین می کردند که چه کسی می توانست به نخلستان‌ها، مرداب‌ها، بسترهای ریشه، علفزارها و میادین ماهیگیری دسترسی داشته باشد و چه کسی مشمول بهره‌برداری از چه گونه‌هایی را در هر زمان معین از سال باشد.

در استرالیا، این تکنیک‌های بومی اداره زمین به گونه‌ای بود که طبق یک مطالعه اخیر، ما باید صحبت از «علوفه‌جویی» را به کلی متوقف کنیم و در عوض به نوع دیگری از کشاورزی اشاره کنیم. چنین جوامعی ممکن است حقوق مالکیت خصوصی را به همان مفهوم حقوق روم یا حقوق عمومی انگلیسی به رسمیت نشناخته باشند، اما بیهوده است که بگوییم آنها اصلاً حقوق مالکیت نداشتند. آنها صرفاً تصورات مختلفی از مالکیت داشت. این اتفاقاً حتی در مورد مردمانی نظیر هادزا یا کونگ نیز صادق است و همانطور که خواهیم دید، بسیاری از مردمان علوفه جوی دیگر در واقع مفاهیم فوق العاده پیچیده و کارکشته‌ای از مالکیت داشتند. گاهی اوقات این سیستم‌های مالکیت بومی اساس دسترسی متفاوت به منابع را تشکیل می دادند و در نتیجه چیزی شبیه طبقات اجتماعی پدیدار می شود. با این حال، معمولاً این اتفاق نمی افتاد، زیرا مردم مطمئن می شدند که این اتفاق نمی افتد، همان طور که مطمئن می شدند که رؤسا، قدرت سرکوب گرانه را گسترش نمی دهند. با این وجود، ما باید بپذیریم که پایگاه اقتصادی حداقل برخی از جوامع علوفه‌جو قادر به حمایت از هر چیزی از طبقه کاهنان گرفته تا دادگاه‌های سلطنتی با ارتش‌های دائمی است. ما فقط یک مثال شگرف برای نشان دادن موضوع می آوریم. یکی از اولین جوامع آمریکای شمالی که توسط کاوشگران اروپایی در قرن شانزدهم توصیف شد، کالوساها<sup>80</sup> بودند، مردمی بدون کشاورزی که در سواحل غربی فلوریدا، از خلیج تامپا تا کیز، ساکن بودند. در آنجا رژیم پادشاهی کوچکی بنا کرده بودند که از شهر پایتختی به نام کالوس<sup>81</sup> دستور می گرفت که امروزه مجموعه‌ای به وسعت سی هکتار از تپه‌های صدفی<sup>82</sup> بلند به نام ماوند کی<sup>83</sup> مشخص شده است. ماهی، صدف و گونه‌های بزرگ تر دریایی، بخش عمده‌ای از رژیم غذایی کالوساها را تشکیل می دادند که با گوزن، راکون و انواع پرندگان تکمیل می شد. کالوساها همچنین از قایق‌های جنگی استفاده می کردند که با آنها حملات نظامی به جمعیت‌های اطراف انجام می دادند و غذاهای فرآوری شده، پوست، اسلحه، کهربا، فلزات و بردگان را به عنوان خراج می گرفتند. وقتی خوان پونس دی لئون<sup>84</sup> در ۴ ژوئن ۱۵۱۳ وارد بندرگاه شارلوت<sup>85</sup> شد، با ناوگان کوچکی که به خوبی از این قبیل قایق‌هایی سازماندهی شده بود که توسط شکارچیان گردآورنده به شدت مسلح آماده جنگ شده بود، مواجه شد. برخی از مورخان در برابر نامیدن رهبر کالوسا به عنوان «پادشاه» مقاومت می کنند و عباراتی مانند «رئیس برتر» را ترجیح می دهند، اما گزارش‌های دست اول هیچ شکی در مورد مقام متعالی او باقی نمی گذارند. مردی که به نام کارلوس<sup>86</sup>، فرمانروای کالوس در زمان برخورد اولیه با اروپا، حتی شبیه یک پادشاه اروپایی به نظر می رسید: او یک بند طلایی و نوارهای پاهای مهره‌دار می بست و بر تختی چوبی می نشست و مهمتر از همه، او تنها کالوسایی بود که مجاز به انجام چنین کاری بود. قدرت‌های او به نظر مطلق می آمدند. «اراده‌ی او قانون بود و نافرمانی مجازات مرگ داشت.» او همچنین مسئول اجرای مراسم مخفیانه‌ای است که تجدید طبیعت را تضمین می کرد. رعایای او همیشه با زانو زدن و بالا بردن دستان خود به نشانه تعظیم از او استقبال می کردند و معمولاً نمایندگان طبقه حاکمه از اشراف جنگجو و کشیشان که مانند او تا حد زیادی خود را وقف بنگاه حکومتی می کردند او را همراهی می کردند. او خدمات صنعتگران متخصص از جمله فلزکاران درباری را که در نقره، طلا و مس کار می کردند، در اختیار داشت. ناظران اسپانیایی یک عمل سنتی را گزارش کردند: در هنگام مرگ یک حاکم کالوسا، یا همسر اصلی‌اش، سهمیه‌ای معین از پسران و دختران رعایا می بایست به قتل می رسیدند. از نظر عمده تعاریف، همه اینها کارلوس را نه فقط یک پادشاه، بلکه یک شاهنشاه مقدس، شاید الهی می ساخت. ما در مورد مبنای اقتصادی این

<sup>80</sup> Calusa

<sup>81</sup> Calos

<sup>82</sup> Shell Mounds

<sup>83</sup> Mound Key

<sup>84</sup> Juan Ponce de León

<sup>85</sup> Charlotte

<sup>86</sup> Carlos

## طلوع همه چیز

تاریخ نوین بشریت

دیوید گریبر و دیوید ونگرو

ترتیبات کمتر می دانیم اما به نظر می رسد که زندگی درباری نه تنها با سیستم های پیچیده دسترسی به میادین ماهیگیری ساحلی که تا حد زیادی بسیار غنی بودند، بلکه همچنین به واسطه کانال ها و حوضچه های مصنوعی حفر شده از اراضی باتلاقی ساحلی ممکن شده است. دومی به نوبه خود، برای سکونتگاه های دائمی - یعنی غیر فصلی - مجاز بود (هرچند که بیشتر کالوساها هنوز در زمان های خاصی از سال که شهرهای بزرگ به طور قطعی کوچکتر می شدند در مکان های صید ماهی و گردهمایی پراکنده می شدند). بنابراین، طبق نظر جمع، کالوسا برآستی در یک حالت سیاسی و اقتصادی منفرد «گیر افتاده بود» که به شکل های شدید نابرابری اجازه ظهور می داد. اما آنها این کار را بدون کاشتن حتی یک دانه یا بستن یک حیوان انجام دادند. در مواجهه با چنین مواردی، طرفداران این دیدگاه که کشاورزی پایه ای ضروری برای نابرابری های پایدار بود، دو گزینه دارند: نادیده گرفتن آنها، یا ادعای اینکه آنها نوعی ناهنجاری ناچیز را نشان می دهند. مطمئناً آنها خواهند گفت، علوفه جویانی که این نوع کارها را انجام می دهند - یورش به همسایگان خود، انباشت ثروت، ایجاد تشریفات مفصل دربار، دفاع از قلمرو خود و غیره - واقعاً اصلاً علوفه جو نیستند یا حداقل علوفه جوی واقعی نیستند. آنها باید از راه های دیگر کشاورز باشند، به طور مؤثر به کشاورزی (فقط با محصولات وحشی) بپردازند یا شاید به نحوی گرفتار در یک لحظه گذار، «در راه» تبدیل شدن به کشاورز که هنوز کاملاً نرسیده اند؟ همه اینها نمونه های بسیار خوبی از چیزی هستند که آنتونی فلو<sup>87</sup> آن را سبک استدلال «هیچ اسکاتلندی واقعی» نامید (که نزد منطق دانان به عنوان روال «نجات موقت» نیز شناخته می شود). یا کسانی که با آن آشنا نیستند، به این صورت عمل می کند: همیش مک دونالد<sup>88</sup>، یک اسکاتلندی را تصور کنید که با گلاسکو مورنینگ هرالده<sup>89</sup> خود نشسته و مقاله ای در مورد چگونگی "حمله دوباره دیوانه جنسی برایتون" را بررسی می کند. همیش شوکه شده است و اعلام می کند که «هیچ اسکاتلندی چنین کاری را انجام نمی دهد.» روز بعد می نشیند تا دوباره گلاسکو مورنینگ هرالده خود را بخواند. و این بار، مقاله ای در مورد یک مرد آبردین<sup>90</sup> می یابد که اقدامات وحشیانه او باعث می شود دیوانه جنسی برایتون تقریباً جنتلمن به نظر برسد. این واقعیت نشان می دهد که همیش از نظر خودش اشتباه کرده است، اما آیا او به این موضوع اعتراف می کند؟ نه احتمالاً. این بار او می گوید: «هیچ اسکاتلندی واقعی چنین کاری را انجام نمی دهد.» فیلسوفان این سبک از استدلال پردازی را به عنوان یک «مغالطه غیررسمی» کلاسیک یا انواع استدلال های پیچاپیچ مذموم می شمرند. به سادگی یک گزاره را مطرح کنید (مثلاً «شکارچیان-گردآورنده اشرافیت ندارند»)، سپس با تغییر مستمر تعریف، از آن در برابر هرگونه نمونه متقابل احتمالی محافظت کنید. ما یک رویکرد نامتناقض را ترجیح می دهیم. علوفه جویان جمعیت هایی هستند که به گیاهان و حیوانات اهلی شده بیولوژیکی به عنوان منابع اولیه غذایی خود متکی نیستند. بنابراین، اگر آشکار شود که تعداد زیادی از آنها در واقع دارای سیستم های پیچیده زمین داری غصبی بوده اند یا پادشاهان را پرستش کرده اند یا برده داری کرده اند، این تصویر تغییر یافته از فعالیت های آنها به نحوی جادویی آنها را به «کشاورزان نخستی» تبدیل نمی کند. همچنین خلق زیرشاخه های بی پایانی مانند «مرکب» یا «مرفه» یا «بازده تاخیری» شکارچیان را توجیه نمی کند که صرفاً راه دیگری برای حصول اطمینان از حفظ چنین مردمانی در آن چیزی است که میشل رولف ترویو<sup>91</sup>، انسان شناس هائیتی آنرا «رخ وحشی» می نامد که در آن تاریخچه های آنها با شیوه زندگیشان تعریف و مشخص شده است - گویی آن ها افرادی هستند که واقعاً می بایست تمام روز را تنبلی کنند، اما به دلایلی از خودشان پیشی گرفته اند. در عوض، به این معنی است که ادعای اولیه ای بمانند ادعای همیش مک دونالد، کاملاً اشتباه بود.

که در آن ما استدلالی منحصراً احمقانه را مورد بررسی قرار می دهیم مبنی بر اینکه علوفه جویانی که مقیم مناطقی هستند که

به خوبی خود را وقف جویندگی می کنند تا حدی غیرمعمول هستند

<sup>87</sup> Antony Flew

<sup>88</sup> Hamish McDonald

<sup>89</sup> Glasgow Morning Herald

<sup>90</sup> Aberdeen

<sup>91</sup> Michel-Rolph Trouillot

## طلوع همه چیز

تاریخ نوین بشریت

دیوید گریبر و دیوید ونگرو

در تفکر آکادمیک، راه رایج دیگری برای سرپا نگهداشتن افسانه «انقلاب کشاورزی» وجود دارد و از آن راه، مردمانی مانند کالوسا را به مثابه خصلت‌ها یا ناهنجاری‌های تکاملی حذف می‌کنند. این کار برای آن است که ادعا کنند که آنها بدین خاطر به آن شیوه رفتار می‌کردند تا در محیط‌های «غیرمعمول» زندگی کنند. معمولاً منظور از «غیر معمولی» تالاب‌هایی از انواع مختلف است - سواحل و رود دره‌ها - برخلاف گوشه‌های دورافتاده جنگل‌های استوایی یا حواشی بیابانی که فرض می‌شود جایی است که شکارچیان می‌بایست واقعاً زندگی کنند زیرا آنجا جایی است که بیشتر آنها امروزه زندگی می‌کنند. این بحث فوق‌العاده مرموز است، اما افراد بسیار جدی آن را مطرح می‌سازند، بنابراین ما خلاصه وار باید آنرا به مبارزه بطلبیم. هرکسی که در اوایل تا اواسط قرن بیستم هنوز عمدتاً با شکار حیوانات و جمع‌آوری مواد غذایی وحشی زندگی می‌کرد، قریب به یقین در سرزمینی زندگی می‌کرد که هیچ شخص دیگری مخصوصاً خواستار آن نبود. به همین دلیل است که بسیاری از بهترین توصیفات علوفه جویان از مکان‌هایی مانند صحرای کالاهاری یا مدار قطب شمال آمده است. ده هزار سال پیش، بدیهی است که چنین نبود. همه علوفه جو بودند. تراکم کلی جمعیت پایین بود. بنابراین، مردم آزاد بودند که تقریباً در هر نوع قلمروی که دوست داشتند زندگی کنند. اگر همه چیز برابر می‌بود، کسانی که به منابع وحشی وابسته بودند تمایل می‌داشتند به مکان‌هایی بییوندند که همه چیز فراوان بود. شما فکر می‌کنید که این امر بدیهی است، اما ظاهراً اینطور نیست. کسانی که امروزه مردمانی مانند کالوسا را «غیر معمولی» توصیف می‌کنند، بدین جهت است که آنها دارای چنین پایگاه منابع مرفهی بودند و در عوض می‌خواهند که ما باور کنیم که علوفه جویان باستانی ترجیح می‌دادند با دوری جستن از سواحل و رودخانه‌ها (که همچنین عرضه کننده ی شریان‌های طبیعی جابجایی و ارتباط بودند) از مکان‌هایی از این دست اجتناب ورزند زیرا آنها بعدها خیلی مشتاق شدند که محققان را ملزم به شباهت دادن شکارچیان سده بیستم کنند (طوری که امروزه برای آن داده‌های علمی مفصلی در دسترس قرار دارد). از ما می‌خواهند که باور کنیم که تنها پس از خسته شدن آنها از بیابان‌ها و کوه‌ها و جنگل‌های بارانی بود که با آکراه شروع به استعمار محیط‌های غنی تر و راحت تر کردند. می‌توانیم نام این استدلال را چنین بگذاریم «همه ی مواضع بد اتخاذ شده اند». در واقع، هیچ چیز غیر معمولی در مورد کالوسا وجود نداشت. آنها تنها یکی از چند جمعیت جوینده ی ماهی بودند که در اطراف تنگه فلوریدا از جمله تکوستا<sup>۹۲</sup>، پویوی<sup>۹۳</sup>، جیگا<sup>۹۴</sup>، جوب<sup>۹۵</sup> و آیس<sup>۹۶</sup> (برخی از آنها ظاهراً توسط سلسله‌های خودشان حکومت می‌کردند) زندگی می‌کردند که کالوسا با آنها تجارت منظم انجام می‌داد، جنگ‌ها می‌کردند و ازدواج‌های خانوادگی ترتیب می‌دادند. آنها همچنین در زمره نخستین جوامع بومی آمریکا بودند که فرو پاشیدند زیرا به دلایل واضح، سواحل و مصب‌های رودخانه اولین نقاطی بودند که استعمارگران اسپانیایی به خشکی رسیدند و با خود بیماری‌های همه گیر، روحانیون، خراج و در نهایت مهاجران را به ارمغان آوردند. این الگویی بود که در همه قاره‌ها تکرار می‌شد، از آمریکا گرفته تا اقیانوسیه، جایی که همیشه جذاب‌ترین بنادر، لنگرگاه‌ها، محل‌های ماهیگیری و سرزمین‌های اطراف آن پیش از هر چیز توسط مهاجران انگلیسی، فرانسوی، پرتغالی، اسپانیایی، هلندی یا روسی قاپیده می‌شدند، آنان که مانند آب‌ها نمکی جزر و مد و تالاب‌های ساحلی را برای کشت غلات و محصولات کشاورزی با سود نقد زهکشی می‌کردند. سرنوشت کالوسا و شکارگاه‌ها و ماهیگیری باستانی شان چنین بود. هنگامی که فلوریدا در اواسط سده هجدهم به بریتانیا واگذار شد، آخرین تعداد انگشت شماری از رعایای بازمانده از پادشاهی کالوس توسط اربابان اسپانیایی خود به دریای کارائیب فرستاده شدند. در بیشتر تاریخ بشریت، ماهیگیران، شکارچیان و علوفه جویان مجبور نبودند با امپراتوری‌های گسترده مبارزه کنند. بنابراین، آنها خودشان تمایل داشتند که استعمارگر انسانی فعال محیط‌های آبی باشند. شواهد باستان‌شناسی به طور فزاینده ای این را ثابت می‌کند. برای مثال مدت‌ها تصور می‌شد که قاره آمریکا اولین بار توسط انسان‌هایی که عمدتاً از راه خشکی سفر می‌کردند (به اصطلاح «مردم کلوویس»<sup>۹۷</sup>) به سکونت رسید. تصور می‌رود که آنها حدود ۱۳۰۰۰ سال پیش گذرگاهی

<sup>92</sup> Tequesta

<sup>93</sup> Pojoy

<sup>94</sup> Jeaga

<sup>95</sup> Jobe

<sup>96</sup> Ais

<sup>97</sup> Clovis

## طلوع همه چیز

تاریخ نوین بشریت

دیوید گریبر و دیوید ونگرو

سخت را از برینگیا، پل خشکی بین روسیه و آلاسکا، با عبور از جنوب بین یخچال های طبیعی زمینی، بر فراز کوه های یخ زده، دنبال کرده باشند - همه اینها به این دلیل است که به دلایلی هرگز به فکر هیچ یک از آنها خطور نکرد که قایقی بسازند و ساحل را دنبال کنند. شواهد جدیدتر تصویر بسیار متفاوتی را نشان می دهد (با همانگونه که یکی از آگاهی دهندگان ناواهو<sup>98</sup> در مواجهه با نقشه باستان‌شناسی مسیر زمینی از طریق برینگیا بیان می کند: «شاید برخی از افراد دیگر چنین آمده‌اند، اما ما ناواهوها به روش دیگری آمده‌ایم»). در واقع، جمعیت های اوراسیایی در حدود ۱۷۰۰۰ سال پیش وارد دنیایی شدند که در آن زمان واقعاً «دنیایی جدید» بود. علاوه بر این، آنها واقعاً به فکر ساخت قایق‌هایی افتادند، مسیری ساحلی را دنبال کردند که از حاشیه اقیانوس آرام عبور می کرد، بین جزایر ساحلی و تکه‌های خطی جنگل کِلپ<sup>99</sup> جست و خیز می کرد و به جایی در سواحل جنوبی شیلی ختم می شد. گذرگاه های اولیه ی رو به شرق نیز تشکیل می شدند. البته این امکان وجود دارد که همین امریکایی های اولیه به هنگام رسیدن به چنین زیستگاه های ساحلی غنی ایی به سرعت آنها را رها کرده باشند و به دلایلی مبهم ترجیح داده باشند که بقیه عمر خود را به بالا رفتن از کوه‌ها، شکل دادن به مسیر خود در جنگل‌ها و راه پیمایی از عرض مرزهای یکنواخت و بی پایان بگذرانند. اما به نظر محتمل تر می رسد که بپذیریم اکثر آنها دقیقاً همان جایی که بودند باقی مانده‌اند و اغلب در چنین مکان‌هایی، سکونتگاه‌های متراکم و پایدار تشکیل داده اند. مشکل این است که تا همین اواخر همیشه این موضوعی بوده است که در مورد آن سکوت شده است، زیرا افزایش سطح دریا مدت‌ها پیش، اولین سوابق سکونت در ساحل در اکثر نقاط جهان را زیر آب برد. بوم شناسان تمایل دارند در برابر این نتیجه گیری مقاومت کنند که با وجود فقدان بقایای فیزیکی، چنین سکونت‌هایی باید وجود داشته باشد. اما با پیشرفت‌هایی که در بررسی محیط‌های زیر آب صورت گرفته است، این پرونده قوی تر می شود. شرح ذاتاً تلخ‌تر (اما صراحتاً متعارف‌تر) از پراکندگی اولیه انسان و استقرار سرانجام ممکن می شود.

### که در نهایت به مسئله مالکیت باز می گردیم و ارتباط آن با مقدسات را جویا می شویم

همه اینها به این معنی است که از بین بسیاری از جهان‌های فرهنگی متمایز که در سراسر جهان در هولوسن اولیه شکل گرفتند، اکنون احتمالاً بر محیط‌های از فراوان متمرکز شده‌اند تا کمیابی: بیشتر شبیه کالوساها تا کونگ‌ها. آیا این بدان معناست که آنها احتمالاً ترتیبات سیاسی مشابهی با کالوسا دارند؟ در اینجا کمی احتیاط لازم است. اینکه کالوسا توانست مازاد اقتصادی کافی برای حمایت از آنچه به نظر ما پادشاهی مینیاتوری است حفظ کند، به این معنی نیست که چنین نتیجه ای اجتناب ناپذیر است به محض اینکه جامعه ای قادر به انباشت مقدار کافی ماهی باشد. به طور کلی، کالوسا مردمی دریانورد بودند. آنها بدون شک با رژیم های سلطنتی که توسط پادشاهان ملکوتی فرماندهی می شدند نظیر سان گریت ناچز در نزدیکی لوئیزیانا و احتمالاً امپراتوری های آمریکای مرکزی آشنا بودند. ممکن است آنها فقط از همسایگان قدرتمندترشان تقلید می کردند یا شاید فقط عجیب و غریب بودند. در نهایت، ما واقعاً نمی دانیم که حتی یک پادشاه یزدانی مانند کارلوس واقعاً چقدر قدرت داشت. در اینجا خوب است که خود ناچزها را در نظر بگیریم: یک گروه بسیار سندیت دار تر از کالوسا و با پادشاهی غیرعادی و ظاهراً مطلق خود. ناچز سان<sup>100</sup>، همانگونه که پادشاه شناخته می شد، در دهکده ای ساکن بود که به نظر می رسید در آن قدرت نامحدودی در اختیار داشتند. بسیاری از جنبش با آداب و رسوم مفصل احترام، تعظیم و خراشیدن استقبال شد. او می توانست دستور اعدام‌های خودسرانه بدهد، به خود کمک کند تا دارایی‌های رعایایش باشد. هر حرکتی از او با تشریفات مفصلی از سرفروآوری، تعظیم و سجده مورد استقبال قرار می گرفت؛ به خود کمک کند تا دارایی‌های رعایایش باشد، تقریباً هر کاری که دوست داشت انجام می داد. این قدرت به شدت توسط حضور فیزیکی خود او محدود بود که به

<sup>98</sup> Navajo

<sup>99</sup> Kelp

<sup>100</sup> The Natchez Sun



## طلوع همه چیز

تاریخ نوین بشریت

دیوید گریبر و دیوید ونگرو

نوبه خود تا حد زیادی به خود دهکده سلطنتی محدود می‌شد. ناچز اکثراً در دهکده سلطنتی زندگی نمی‌کرد (در واقع، به طور غالب به دلایل واضح تمایل به اجتناب از این مکان داشت). در خارج از آن، با نمایندگان سلطنتی جدی‌تر از رؤسای مونتینا-ناسکاپی<sup>101</sup> رفتار نمی‌شد. اگر رعایا تمایلی به اطاعت از دستورات این نمایندگان نداشتند، راحت به آنها می‌خندیدند. به عبارت دیگر، در حالی که محکمه ناچز سان یک تئاتر یکدست خالی نبود - آنان که توسط گریت سان<sup>102</sup> سرپرست شده بودند اکثراً به طور قطع مرده بودند - آن محکمه، نه محکمه ی سلیمان متعال<sup>103</sup> بود و نه اورنگ زیب<sup>104</sup>. به نظر می‌رسد چیزی تقریباً در این بین بوده است. آیا سلطنت کالوسا ترتیب مشابهی داشت؟ ناظران اسپانیایی صریحاً چنین فکر نمی‌کردند (آنها آن را کم و بیش به عنوان یک سلطنت مطلقه در نظر می‌گرفتند)، اما از آنجایی که معمولاً نیمی از هدف چنین تئاترهای مرگباری تحت تأثیر قرار دادن افراد خارجی است، به خودی خود چیز کمی به ما می‌گوید. تا به حال چه آموخته‌ایم؟ بدیهی است که ما اکنون می‌توانیم یک میخ در تابوت این دیدگاه رایج قرار دهیم که انسان‌ها کمابیش مانند بوشمن‌های کالاهاری زندگی می‌کردند، تا زمانی که اختراع کشاورزی همه چیز را به هم ریخت. اگر بتوان شکارچیان ماموت پلیستوسن را به‌عنوان نوعی ناهنجاری عجیب کنار گذاشت، نمی‌توان همین را برای دوره‌ای گفت که بلافاصله پس از عقب‌نشینی یخچال‌های طبیعی ادامه یافت، زمانی که جمعیت‌های جدید در امتداد سواحل غنی از منابع، مصب‌های رودخانه و رود دره‌ها با تجمع در زیست‌گاه‌های بزرگ و اغلب دائمی و ساختن صنایع کاملاً جدید، ساخت بناهای تاریخی بر اساس اصول ریاضی، توسعه غذاهای منطقه‌ای و غیره شکل گرفتند. ما همچنین آموخته‌ایم که دست‌کم برخی از این جوامع زیرساخت‌های مادی ایجاد کرده‌اند که می‌تواند از دربارهای سلطنتی و ارتش‌های دائمی پشتیبانی کند - اگرچه هنوز هیچ مدرک روشنی مبنی بر اینکه آنها واقعاً چنین کرده‌اند، نداریم. به عنوان مثال، ساخت خاکریزها در پاورتی پوینت، باید مقدار زیادی نیروی کار انسانی و رژیم سخت‌گیرانه‌ای از کار برنامه‌ریزی شده دقیق داشته باشد، اما ما هنوز نمی‌دانیم که کارگر چگونه سازماندهی شده است. باستان‌شناسان ژاپنی، با بررسی مکان‌های جومون به ارزش هزاران سال، انواع گنجینه‌ها را کشف کرده‌اند، اما همچنان در پی شواهد غیرقابل انکاری هستند که آن گنجینه‌ها در انحصار هر نوع اشراف یا نخبگان حاکم بوده باشد. احتمالاً نتوانیم دقیقاً اطلاعی از اشکال مالکیت در این جوامع را کسب کنیم. آنچه ما می‌توانیم پیشنهاد کنیم و شواهد زیادی برای تأیید آن وجود دارد، این است که همه مکان‌های مورد بحث - پاورتی پوینت، سنای مارویاما، کلیسای غول‌پیکر کاستلی<sup>105</sup> در فنلاند یا در واقع مکان‌های استراحت قبلی بزرگان پارینه سنگی علیا - به نحوی از انحناء، اماکنی مقدس بوده‌اند. شاید این موضوع به نظر حرف‌های زیادی برای گفتن نداشته باشد ولی مهم این است: در مورد «منشاء» مالکیت خصوصی بسیار بیشتر از آنچه که معمولاً فرض می‌شود به ما می‌گوید. در جمع بندی این بحث، سعی خواهیم کرد دلیل آن را توضیح دهیم.

بیا بید دوباره به جیمز وودبرن انسان‌شناس و بینش کمتر شناخته‌شده‌ای از کار او در مورد «بازده آنی» شکارچی-گردآورنده‌ها بپردازیم. او خاطرنشان می‌کند که حتی در میان آن گروه‌های جوینده که به برابری طلبی قاطعانه خود شهرت دارند، یک استثنای قابل توجه‌ای از این قاعده وجود داشت که هیچ بزرگسالی نباید هرگز جسارت داشته باشد که مستقیماً به دیگری دستور دهد و اینکه افراد نباید ادعای خصوصی مالکیت داشته باشند. استثناء او در حوزه تشریفات، امر مقدس بود. در مذهب هادزا و مذاهب بسیاری از گروه‌های پیگمی<sup>106</sup>، واردسازی به فرقه‌های مردانه (و گاهی زنانه) اساس ادعایات مانع‌الجمعی مالکیت، معمولاً امتیازات آیینی را تشکیل می‌دهد که در تضاد مطلق با به حداقل رساندن حقوق مالکیت انحصاری در زندگی روزمره و سکولار است. وودبرن مشاهده کرد، اشکال مختلف مناسک و مالکیت معنوی، عموماً با

<sup>101</sup> Montagnais-Naskapi

<sup>102</sup> Great Sun

<sup>103</sup> سلیمان یکم، پادشاه عثمانی با بیشترین دامنه حکومت

<sup>104</sup> محی‌الدین محمد ملقب به اورنگ زیب، ششمین امپراطوری مغول که دارای بیشترین وسعت و تأسیس شریعت در حکومت بود

Aurangzeb

<sup>105</sup> the Kastelli Giant's Church

<sup>106</sup> Pygmy

## طلوع همه چیز

تاریخ نوین بشریت

دیوید گریبر و دیوید ونگرو

رازداری، با فریب و اغلب با تهدید به خشونت محافظت می شوند. در اینجا، وودبرن به شیپورچیان مقدس استناد می کند که نرینه هایی از گروه های معین پیغمی را آغاز کردند که در اماکن مخفی در جنگل پنهان می مانند. نه تنها زنان و کودکان قرار نیست از چنین گنجینه های مقدسی اطلاع داشته باشند، اگر کسی از افرادی برای جاسوسی از آنها پیروی کند، مورد حمله و یا حتی تجاوز قرار می گیرد. شیوه های بسیار مشابهی که شامل شیپورهای مقدس، فلوت های مقدس یا دیگر نمادهای آلت پرستانه مرد نسبتاً معلوم در برخی از جوامع معاصر پاپوا گینه نو و آمازون رایج هستند. اغلب یک بازی پیچیده اسرار وجود دارد که به موجب آن ابزارها به طور دوره ای از مخفیگاه هایشان خارج می شوند و مردان وانمود می کنند که صدای ارواح هستند یا از آن ها به عنوان بخشی از لباس های بالماسکه ی باجگیری استفاده می کنند که در آنها برای ترساندن زنان و کودکان خود را جای ارواح جا میزنند. اکنون، این اقلام مقدس در بسیاری از موارد، تنها اشکال مهم و انحصاری دارایی هستند که در جوامعی وجود دارند که استقلال شخصی به عنوان یک ارزش اصلی در نظر گرفته می شود یا آنچه که ما به سادگی می توانیم آن را «جوامع آزاد» بنامیم. این فقط روابط فرماندهی نیست که به شدت با زمینه های مقدس یا حتی موقعیت هایی منحصر می شوند که انسان ها، ارواح را جعل هويت می کنند. صدا البته مالکیت مطلق - یا چیزی که ما امروز از آن به عنوان "خصوصی" یاد می کنیم، نیز هست. در چنین جوامعی، شباهت صوری عمیقی بین مفهوم مالکیت خصوصی و مفهوم امر مقدس وجود دارد. هر دو اساساً ساختارهای ممانعت هستند. بسیاری از این موارد در تعریف کلاسیک امیل دورکیم از «امر مقدس» به عنوان چیزی که «جدا می شود» به طور غیر صریح - اگر هرگز به صراحت بیان نشده باشد یا آشکار نشده باشد - وجود دارد: از جهان حذف شده و در برخی مواقع به معنای واقعی کلمه بر روی یک سکوی بالاتر قرار گرفته است. در مواقع دیگر به صورت مجازی به دلیل ارتباط نامحسوس آن با یک قدرت یا جوهری بالاتر. دورکیم استدلال می کرد که واضح ترین بیان امر مقدس، اصطلاح پلینزی تابو است که به معنای «دست نخوردن» است. وقتی از مالکیت خصوصی مطلق صحبت می کنیم، آیا در مورد چیزی بسیار مشابه صحبت نمی کنیم - در واقع چیزی تقریباً یکسان، در منطق زیربنایی و تأثیرات اجتماعی آن؟ همانطور که نظریه پردازان حقوقی بریتانیایی دوست دارند بیان کنند، حقوق مالکیت فردی، حداقل به طور مفهومی، «علیه کل جهان» منعقد می شوند. اگر صاحب یک خودرو هستید، این حق را دارید که از ورود یا استفاده هر کسی در سراسر جهان از آن جلوگیری کنید. (اگر بدان فکر کنید، این تنها حقی است که در ماشین خود دارید که واقعاً مطلق است. تقریباً هر کار دیگری که می توانید با یک ماشین انجام دهید کاملاً تحت نظارت درآمده است: کجا و چگونه می توانید رانندگی کنید، آن را پارک کنید و غیره ولی شما می توانید مطلقاً از ورود هر کس دیگری در جهان به داخل آن جلوگیری کنید). در این صورت شیء جدا شده است، توسط موانع نامرئی یا مرئی حصارکشی شده است - نه به این دلیل که به یک موجود ماوراء طبیعی گره خورده است، بلکه به این دلیل که برای یک فرد انسانی زنده و خاص مقدس است. از جنبه های دیگر، منطق تقریباً یکسان است. تشخیص خطوط موازی نزدیک بین مالکیت خصوصی و مفاهیم قدسی نیز به معنای شناخت آنچه از نظر تاریخی در مورد اندیشه اجتماعی اروپا بسیار غیر عادی است. این بدان معناست که - کاملاً برخلاف جوامع آزاد - ما این کیفیت مطلق و مقدس را در مالکیت خصوصی به مثابه الگویی برای تمامی حقوق و آزادی های بشر در نظر می گیریم. این همان چیزی است که دانشمند علوم سیاسی سی. بی. مکفرسون<sup>107</sup> آنرا «فردگرایی مالکانه» معنی می کرد. همانگونه که خانه هر مردی قلعه اوست، بنابراین حق شما برای کشته نشدن، شکنجه یا زندانی نشدن خودسر بر این ایده استوار است که شما مالک بدن خود هستید، همانگونه که مالک اموال و دارایی های خود هستید و قانوناً حق دارید دیگران را از زمین، خانه یا ماشین شما و غیره محروم سازید. همانطور که دیده ایم، کسانی که با این مفهوم خاص اروپایی از امر مقدس اشتراکی نداشتند، در واقع می توانستند کشته شوند، شکنجه شوند یا خودسرانه زندانی شوند - و از آمازونیا تا اقیانوسیه، اغلب چنین می شدند. برای اکثر جوامع بومی آمریکا، این نوع نگرش عمیقاً بیگانه بود. اگر اصلاً در جایی کاربرد داشت، تا آن موقع فقط در مورد اشیای مقدس بود یا همان چیزی که رابرت لووی<sup>108</sup> انسان شناس زمانی که مدت ها پیش اشاره کرد که بسیاری از اشکال مهم مالکیت بومی غیر مادی یا غیر جسمانی هستند، «ساکرا»<sup>109</sup> نامید: فرمول های جادویی، داستان ها، دانش

<sup>107</sup> C. B. Macpherson

<sup>108</sup> Robert Lowie

<sup>109</sup> Sacra

## طلوع همه چیز

تاریخ نوین بشریت

دیوید گریبر و دیوید ونگرو

پزشکی، حق اجرای یک رقص خاص یا دوختن یک الگوی خاص به شل خود. اغلب اتفاق می‌افتاد که سلاح‌ها، ابزارها و حتی سرزمین‌هایی که برای جستجوی بازی استفاده می‌شد آزادانه به اشتراک گذاشته می‌شد - اما نیروهای درونی برای محافظت از بازتولید بازی از فصلی به فصل دیگر یا اطمینان از شانس در مسابقه به صورت فردی مال خود می‌دانستند و از روی حسادت محفوظ می‌داشتند. ساکرا اغلب دارای عناصر مادی و غیر مادی است. به عنوان مثال در میان کواکبوتل‌ها، آنجا که مالکیت یک دارایی منقول - ظرف مهمانی چوبی همچنین حق جمع‌آوری انواع توت‌ها را در یک زمین معین برای پر کردن آن به ارمغان می‌آورد، به نوبه خود به صاحبش این حق را می‌داد که آن توت‌ها را در حالی که آهنگ خاصی در یک جشن خاص می‌خواند و مواردی از این دست را اهدا کند. چنین اشکالی از اموال مقدس بی‌نهایت پیچیده و متغیر هستند. به عنوان مثال، در میان جوامع دشت‌های آمریکای شمالی، بسته‌های مقدس (که معمولاً نه تنها شامل اشیاء فیزیکی، بلکه رقص‌های همراه، آیین‌ها و آهنگ‌ها می‌شدند) اغلب تنها اشیایی در آن جامعه بودند که به عنوان دارایی خصوصی تلقی می‌شدند: نه فقط متعلق به افراد، بلکه به ارث رسیده، خرید و فروش می‌شد. غالباً گفته می‌شد که «صاحبان» واقعی زمین یا سایر منابع طبیعی، خدایان یا ارواح هستند. انسان‌های فانی صرفاً کوچ‌نشینان، شکارچیان دزدکی یا در بهترین حالت نگهبانان هستند. افراد نگرش غارتگرانه‌ای را نسبت به منابع اتخاذ کردند - مانند شکارچیان که آنچه را واقعاً متعلق به خدایان است، برای خود بالا می‌کشند - یا نگرش یک نگهبان (که در آن فرد تنها "مالک" یا "ارباب" یک دهکده یا خانه آدم‌ها یا بخش بزرگی از خاک آن می‌باشد اگر در نهایت مسئول حفظ و مراقبت از آن باشد). گاهی اوقات این نگرش‌ها در کنار یکدیگر وجود دارند، مانند آمازون، جایی که الگوی مالکیت (یا «سلطه» - همیشه همین کلمه) مستلزم گرفتن حیوانات وحشی و سپس پذیرش آنها به عنوان حیوان خانگی است. یعنی دقیقاً نقطه‌ای که تصاحب خشونت آمیز جهان طبیعی به پرورش یا «مراقبت» تبدیل می‌شود. برای قوم‌نگارانی که با جوامع بومی آمازون کار می‌کنند، غیرمعمول نیست که کشف کنند تقریباً هر چیزی در اطراف آنها یک مالک داشته باشد یا بتواند به طور بالقوه مالک داشته باشد، از دریاچه‌ها و کوه‌ها گرفته تا ارقام زراعی، بیشه‌های لیانا و حیوانات. قوم‌شناسان همچنین خاطرنشان می‌کنند که چنین مالکیتی همیشه معنایی مضاعف از سلطه و مراقبت دارد. بدون مالک بودن به معنای قرارگرفتن در معرض بی‌حراستی است. آنچه که انسان‌شناسان از آن به عنوان سیستم‌های توتمی یاد می‌کنند، از نوعی که در مورد استرالیا و آمریکای شمالی بحث کردیم، مسئولیت مراقبت شکل مخصوصاً گرافکارانه‌ای به خود می‌گیرد. به هر قبیله انسانی گفته می‌شود که «مالک» گونه‌های معینی از حیوانات شوند - بدین نحو آنها را به «قبیله خرس»، «قبیله گوزن شمالی»، «قبیله عقاب» و مواردی اینچنینی می‌چینند - اما این دقیقاً به این معنی است که اعضای آن قبیله نمی‌توانند حیوانات آن گونه را شکار کنند، بکشند، آسیب برسانند یا به شکل دیگری مصرف کنند. در واقع، از آنها انتظار می‌رود که در مراسمی شرکت کنند که وجود آنها را ترویج و شکوفا می‌کند. آنچه که مفهوم قانون رومی از مالکیت - تقریباً اساس همه سیستم‌های حقوقی امروزی - را منحصر به فرد می‌سازد این است که مسئولیت مراقبت و اشتراک به حداقل ممکن کاهش یافته یا حتی به طور کامل حذف شده است. در قانون رومی، سه حق اساسی مرتبط با مالکیت وجود دارد: اوزوس<sup>110</sup> (حق استفاده)، فروکتوس<sup>111</sup> (حق بهره‌مندی از محصولات یک دارایی، به عنوان مثال از میوه درخت) و اوبزوس<sup>112</sup> (حق آسیب رساندن یا تخریب). اگر کسی فقط دو حق اول را داشته باشد (اوزوفروکت<sup>113</sup>) حق انتفاع نامیده می‌شود و طبق قانون تملک واقعی محسوب نمی‌شود. بنابراین، ویژگی تعیین‌کننده اموال حقوقی واقعی از آن پس این است که شخص این اختیار را دارد که از آن مراقبت نکند یا حتی به میل خود آن را از بین ببرد. در نهایت، ما اکنون به یک نتیجه کلی در مورد ظهور مالکیت خصوصی نزدیک می‌شویم که می‌توان آن را با مثال آخر و به طرز ویژه‌ای برجسته نشان داد: تشریفات آغازین معروف صحرای غربی استرالیا. در اینجا مردان بالغ هر قبیله به مثابه پاسداران یا نگهبانان سرزمین‌های خاص عمل می‌کنند. برخی از ساکراها وجود دارند که توسط

<sup>110</sup> usus

<sup>111</sup> fructus

<sup>112</sup> abusus

<sup>113</sup> usufruct

## طلوع همه چیز

تاریخ نوین بشریت

دیوید گریبر و دیوید ونگرو

آرانداها<sup>۱۱۴</sup> به نام چورینگا<sup>۱۱۵</sup> یا تسورینجا<sup>۱۱۶</sup> شناخته می شوند که بازماندگان اجدادی هستند که به طور مؤثر قلمرو هر قبیله را در دوران باستان ایجاد می کردند. آنها عمدتاً قطعاتی از چوب یا سنگ صاف و صیقلی هستند که با یک نشان توتمی حکاکی شده اند. همین اشیاء همچنین می توانند دارای عنوان قانونی برای آن اراضی باشند. امیل دورکیم آنها را کهن الگوی امر مقدس می دانست: چیزهایی که از دنیای عادی جدا می شوند و سرسپردگی زاهدانه پیدا می کنند؛ به طور موثر، «تابوت مقدس قبیله». در طی مراسم دوره‌ای آشناسازی، به پیروان جدیدی از جوانان مرد آراندا درباره تاریخ سرزمین و ماهیت منابع آن آموزش داده می شود. آنها همچنین مسئولیت مراقبت از آن را بر عهده دارند که مخصوصاً به معنای وظیفه نگهداری از چورینگا و اماکن مقدس مرتبط با آنها است، که در وهله اول فقط افراد شروع کننده باید به درستی از آن مطلع باشند. همانطور که توسط تی. جی. ایچ. استرلو<sup>۱۱۷</sup> - مردم شناس و پسر یک مبلغ لوتری مشاهده شد که در اوایل سده بیستم سال های زیادی را در میان آراندا گذراند و تبدیل به برجسته ترین مرجع غیرآراندا در این موضوع شد - بار وظیفه از طریق ترور، شکنجه و مثله کردن منتقل می شود:

یک یا دو ماه پس از اینکه تازه وارد خود را در معرض ختنه قرار می دهد، دومین رسم اصولی واردسازی بدنبال آن می آید، برش زیرین<sup>۱۱۸</sup> آلت مردانه...

تازه وارد اکنون تمامی آن عملیات فیزیکی لازمی را متحمل شده است که او را سزاوار داشتن دارایی موروثی می کند و یاد گرفته است که به طور ضمنی از دستورات پیرمردها اطاعت کند. اطاعت کورکورانه نوبینان او در تضاد قابل توجهی با جسارت لجام گسیخته و تمرد کلی، خلق و خوی است که مشخصه رفتار او در روزهای کودکی است. والدین معمولاً به بچه‌های بومی رو می دهند. مادران هر خیالی از فرزندان خود را محفوظ می دارند و پدران، نگران هیچ گونه اقدامات انتظامی نیستند. ظلم عمدی که با آن مراسم سنتی واردسازی در سنین بالاتر انجام می شود، به دقت محاسبه شده است تا پسران جسور و بی قانون را به دلیل جسارت گذشته شان مجازات کند و آنها را به «شهروندانی» مطیع و وظیفه شناس تربیت کند که بدون غر زدن از بزرگان خود اطاعت کنند و وارث سنت های مقدس باستانی قبیله خود باشند.

در اینجا مثال واضح و دردناک دیگری وجود دارد که نشان می دهد چگونه رفتار مشاهده شده در زمینه های آیینی دقیقاً شکلی متضاد با روابط آزاد و برابری دارد که در زندگی عادی حاکم است. تنها در چنین زمینه‌هایی که اشکال انحصاری (مقدس) مالکیت وجود دارد، سلسله مراتب سخت‌گیرانه و از بالا به پایین اجرا می شود و در جایی که دستورات داده شده با فرمانبرداری اطاعت می شوند.

با نگاهی دوباره به ماقبل تاریخ، - همانطور که قبلاً اشاره کردیم - غیرممکن است دقیقاً بدانیم که چه اشکالی از دارایی یا مالکیت در مکان هایی مانند گوبکلی تپه، پاورتی پوینت، سنای مارویاما یا استون هنج وجود داشته است، همانقدر هم می توانیم بدانیم که آیا مدال های سلطنتی دفن شده با "شاهزادگان" دوران پارینه سنگی فوقانی دارایی شخصی آنها بود.

در پرتو همین ملاحظات گسترده‌تر، اکنون می توانیم پیشنهاد کنیم که چنین تناقضهای تشریفاتی به دقت پیش بینی شده که اغلب با دقت هندسی طراحی شده‌اند، دقیقاً همان مکان‌هایی بودند که در آن ادعاهای انحصاری در مورد حقوق مالکیت - همراه با مطالبات سخت‌گیرانه برای اطاعت بی چون و چرا - محتمل به ساخته شدن در میان افراد آزاد به طریقی دیگر بودند. اگر مالکیت خصوصی یک «منشأ» داشته باشد، به قدمت ایده امر مقدس است که احتمالاً به قدمت خود بشریت است. سوال مهمی که باید پرسید آنقدرها هم این نیست که چه زمانی این اتفاق افتاد، بلکه این است که چگونه در نهایت به بسیاری از جنبه‌های دیگر امور انسانی به دستور رسید.

<sup>114</sup> Aranda

<sup>115</sup> churinga

<sup>116</sup> tsuringa

<sup>117</sup> T. G. H. Strehlow

<sup>118</sup> Penile subincision

## طلوع همه چیز

تاریخ نوین بشریت

دیوید گریبر و دیوید ونگرو

ترجمه س.ح.